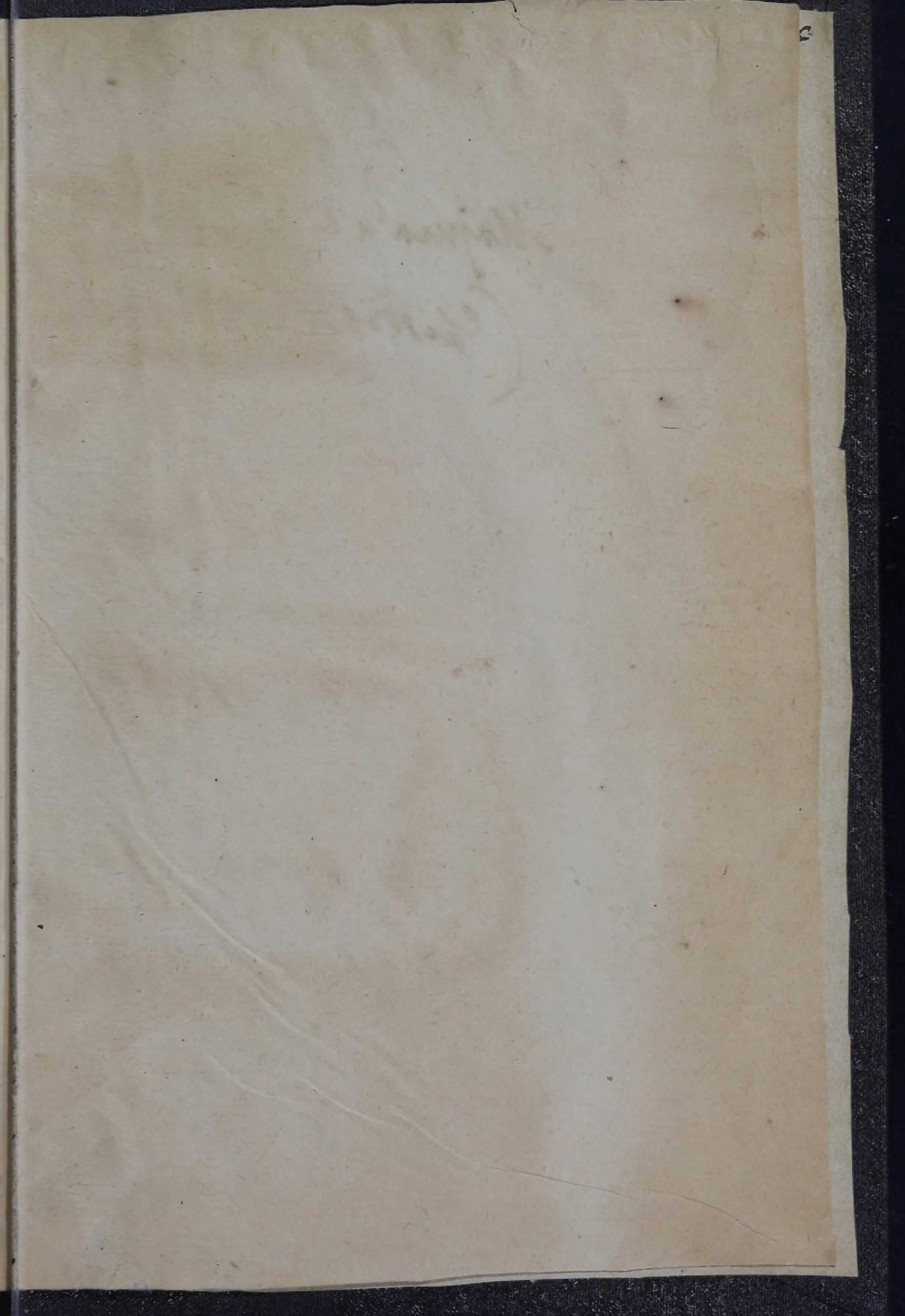
36

Majmaʻu'l-qawāʻid
(Chirtography)



36

مجمع القواعد

Smith

بسم الله الرحمن الرحیم

ای آنکه بحمد تو چه یارای دبیر　　تا شمه ان کند بکاغذ تحریر

[illegible] نه درج افلاک است　　در حوصله سخن برون است

چون نعت رسول کریم نگار　　گردید خرد نغمه دم ساز

در فهم دو کامی ا در آید　　وصفش بزبان چگونه آید

ناچار بشرح آن فرد ماند　　بر سوار قلم بمدعا راند

از استبداد طفلان خورد سال که خاطر ایشان به استعداد آن القاب

در استفهام ذات الحاط راجع بود ورقی چند در باب

بحسب لیاقت العزیز دلها واجب و ناگزیر دانسته

بعبارت عاری در دد فهم مرقوم گردیده به مجمع القواعد عد

موسوم ساخته به چهار فصل ترتیب داده اگر مبتدیان کمر سعی
بسته بزبان دارند و اندک فرصت به استمداد مضامینش
از قوانین مطالب و امین عبارات وا رسیده برقم خطوط
و عرایض و فرامین و احکام مستعد رسا شد باید که اول مبتدی
خبر را که بنای عمارت عبارت از آنست فرو نگذارد و مدارج الفاظ
صغیر و کبیر را که سرمایه دانش و بینش ملحوظ دارد و توفیق رفیق
رفیق باد **فصل اول** در مکاتبات که بخوردان و بزرگان و خواتین
عالیقدر و ارکان هم عهد و امرایان عالی مرتبت و راجه‌های
بلند منزلت و یاران صداقت کیش و نیکو دیان بحقوق اندیش
مرقوم گردیده تحریر یافت ~~برخوردار اقبال نشان بزرگ القدر~~
~~عمر انجان همواره بظل عاطفت ایزد جهان بان باشند~~
~~بسمله~~ **رقعه** برخوردار کامکار نور الابصار در حفظ ایزد آفریدگار
بعافیت باشند مکتوب بهجت اسلوب بهین گوهر
وصول افروخت کواکب مرقومه مسرت و حالات موج
انجامید مبتهج و منشرح ساخت همچنین این تا حصول

ملاقات نویسان حالات باید بود که تسکین خاطر است
ایام بکام باد نور چشم فرزند برخوردار اقبال نشان عزیز القدر
عزیز از جان همواره بظل عاطفت ایزد سبحان باشند
از مبادی ایام مفارقت چند قطعه خط در باب تقید رقم
خیر تنها تبلیغ یافته بجواب یکی هم مسرور نساخته باعث
تعجب است اگر از راه طوعیت تحریر مکاتبات را
ترسیل اخراجات معطل داشته باشند از دانای بی
الشان خیلی البعید چرا که نوید صحت شما بر صدها تفوق
دارد باید که علی الرسم کدسه به ارقام رقایم تغافل و
تساهل ننمایند که خشنودی خاطر از انست جمعت اندر افزون
باد همشیره زاده برخوردار سعادتمند نور دیده بجان پیوند
همواره به نخل کامرانی بوستان زندگانی متمتع بوده سیر بکام
باشند بعد دعوات ترغیبات مکشوف خاطر عزیز گردانیده
می آید شکر بدرگاه ایزد سبحان که احوالم بخیر است مکاتبت
بهجت اعالیت مشعر خبر مسفر تنهای العزیز القلوب تواتر

دادحسن

دور احسن رز مفه رسیده بود از مطالعه اش نور دیده و بهره تمام
بنز ابالالفت از انجا که دل باستماع مژده صحت و عافیت آن عزیز
از جان صحیح نواسان وا یماکنلران می باشد لازم که تا انقراض
ایام ناکام مباعدت ترقیم حالات بنده سر مبادات مسرور
و مبتهج میساخته باشد ابواب دولت کشاده و اسباب
جمعیت اماده باد به برادر خورد برادر کرامیقدر والا قدر بمیرزا جان
عزیز بمقاصد دلپذیر و مطالب ما فی الضمیر کامیاب باشند
ترقیات درجات که تمنای دلیست از درگاه خداوندکار نیاز
مسالت نموده مکشوف رای سعادت پیرای میسازد
الحمد الله رب العالمین که بسامع افروزی اخبار خیریت آن
برادر کامکار در عین انتظار اطمینان خاطر بیقرار گشت و دل
الفت منزل را عالم عالم خورمی تازه و جهان جهان خشنودی
بی اندازه پدیدار آمد از انجا که بر سبیل مرسلات تحفه
خردی و دریبن لطف اللافاست باید که به تحریر مقاوله
مسرت افزا بمواره مسرور افزا می باشند جمعیت خاطر

باطن روزافزون باد **به برادر عموزاده** برادر اقبال نشان بظلّ

عاطفت یزدان و ایمان در امان باشند بحمد الله حال این

حدود از فضل رب المعبود محمود است و خیریت العزیز علام الغیوب

نیکو مطلوب ملاطفه مسرت آمود در زمان اسعد و

اعوان مستفید به پرتو دریافت اختر مسرت شادمانی از مطلع

انوار کامرانی بر تافت لذا انجاکه دیده منتظر بمعاینه سطور

مکاتبه موفور آن سرور پر نور و دل مهجور به استماع نوید عافیت

آن سراسر سعادت مسرور است باید که بعاجله التعویق

به تسطیر نامه بهجت شمامه مشام محبت التیام را از نکهت

خورسندی ختن ختن معطر سازند تفضلات ایزد ذوالجلال

شامل حال خیر مآل آن خجسته خصال باد **به برادر خالوزاده**

نوباوه گلشن دانش و نونهال چمن بینش برادر عزیز گرامی

حوصله همواره به اثمار مقاصد دلخواه ثمر انجام باشند شکر الله تعالی

که طرفین خیریتها حاصل است مسرت نامه طرب افزا در زمان

احسن زادان مستحسن سر دراز افزای خاطر منتظ

[illegible]

گردید حقایق مرقومه مفهوم گشت بایدکه با امضای اوقات
فرقت نیمبرین نمط به تحریر احوال خیرمآل سرور الوقت
بنموده باشند که طمانیت دل ارانست که بهجت و نشاط
روز افزون باد بدوست خورد محب مهین مسلات
مسامع افروزی مژده تندرستی العزیز و لها حوری تا نفس حاصل
گردید و سروری اندازه پدید آمد بنای دلواز اخلاق جار استان
واساس وفاق صمیمی استحکام یافت با حصول ملاقات
سراسر مباهات نیز سبل مکاتبات در رقم حالات
استعمال داشته شاد کام میسفته اند زیاده جمعیت
باد بدوست برابر گل گلدار محبت و اتحاد بلبل شاخسار مودت
و داد رشحات مکرمت مستجاب الدعوات مبتسم دخیلان
بوده دراغوش هوای خورمی باده تر ارادگلدسته نامه
که باده رنگ دلبوی الولیق بوده بهمام [illegible]
مشام بوده مسام روح طراوت تازه گرفت [illegible]
دل نکهت لی اندازه پدیرفت گلشن لکانکهت سرسبز

کرداند و چمن اخلاص شکفتگی رسید از آنجا که شمایم گلدسته
لطایف روح پرور مشتاقانست لازم که رقع خرمی [illegible] ان
به آبیاری جویبار محبت نامه ریاض طمانینت ریاحین امنیات
گل گل شکفانیده باشند حدایق مراد تازه بهار باد بیدت جلال
علاوه مهربان معاد مخلصان سلامت مشتاق الملاقات
بعد اشتیاق مالایطاق مواصلت کثیر المسرت که چراغان
لفظی بر لوح ضمیر مرسم نیست مکشوف خاطر تلطف و خاطر
میگرداند احوال این ستمام عقیدت الیام بهر نوع
مستوجب شکر است و صحت ذات سراسر صفات
از جناب مستجاب الدعوات مسالت دارد و صحیفه شریفه
که از زبان [illegible] مشعر مقصد ورشده بود در عین
انتظار بشارت چشم و بشارت جسم افزود امید که همواره
متوال به اصدار ملاطفه معاطفه که مشتاق وبندلیس دیده فرقت
گزیده بر شاهراه انتظار چون گوش از درد جان بر البکا
مفخر و ممتاز میفرموده باشند دولت روز افزون باد

به برادر خلان مشفق قدردان مظهر لطف و احسان امیدوار [الوده]
بیکسانی سلامت: بعد ابراز مراسم نیاز مرفوعه رای
و ملتمس خاطر خردپرور گردانیده می آید: عنایت نامه
ملاطفت شمامه در ساعت سعید پرنور ورود نمود معطر ساز
مشام مشتهام گردید مجابر مضمون کرامت مشحون
نکهت نوید بهجت جاوید صحت ذات سامی بدماغ دل [رسید]

بیت: از دست زبانی که برآید / کز عهده شکرش بدر آید

تا جاوه اگر در مهم مطالب نگر آید بکدام شغل اشتغال نماید
از انجاکه اشفاق ان یگانه افاق فوق الحد است رجاکه
همبر چمن ردشن به ارسال شفقت نامجات فیض آمود
تسکین بخش این مسکین باشند مقصود ظاهر و باطن
حصول خاطر لطف مواطن باد: به برادر کلان صاحب
مشفق کرمفرمای برادران سلمه الله تعالی بیعیشه
بر مسند دولت متمکن و مستقر بوده کامروائی نیازمندان
باشند لوازم عجز که از ذل است عرضه فدویان عقیده

آثاری است بعد اداری آداب ما وجب معروض رای فیض

میکرداند از احوال این نیازمند استمال از توجه ایزد ذوالجلال

لازم الشکر است دنیدر رسی ذات ستوده صفات

از ورکاه محبت الدعوات شب و روز مسالت وارد

شفقت نامه سامی که از راه تیرداری معمور رشد و بود

بشرف ورود ان اعزاز تازه و واقعی زلی انداز کرد دیدار

معاینه سواد سطور عنایت نامه عظامی طوطیای ابصار

چشمان منتظر است رفت که بطریق استقلال به ارسال

رسل و رسایل یاد سفر موده باشند الهی تا طلوع نیر اعظم

عطا بخش عالم سایه بلند پایه قدردان مقدروان

بر تارک نیازمندان ممدود دارد صاحب

قبله حداکان فیض بخش فیض رسان ملاذی ملاذ الانامی

مقدومی دلی لمی صاحب سلمه الله تعالی آداب

تسلیمات بمراعات دکورالتیاب نی جایابان که لازمه عقید

دنیاز مندیست بتقدیم رسانیده معروض میدارد و صله مین

حقایق

ادب

6

حقایق انتمای بجناب خلق خل و اعلی مستوجب تشکر است

و صحیفه که ذات گرامی صفات از درگاه کریم کارساز مدام

مستدام است عنایت نماید کرامت نامه قبض آمود دز زبان

محمود داد ان سعید و شرف ورود فرمود بحصول این دولت

کرامت نامه اعزاز تازه یافت از آنجا که اشفاق بالا الطاف آن قبله

کونین جان پرور قدوبالست امید که تا بهره اندوزی محفل

فیض مشاکل به اصدار صحایف شرایف و ایراد رسایل

جلایل یاد آوری غلامان عقیدت نشان می فرموده باشند

تا از طلوع لوبه خورشید گرمی بازار جهان است مد ظله العالی

خداوند نعمت قبله بیکسان سلامت

سجدات بندگی بجبین دل گزارش داده بدر لغه ارات

تسلیمات وداد کورنشات ملشوف خاطر شفقت

ذخایر مرفوعه رای انور میگرداند شکرانه جان بخش

جهان افرین که احوال جهان قبله نام معین احوال این

کمترین مسکین بحمد قرین است و بدعوات صحت ذات

مجرای الیعقات ذخیرهات درجات از درگاه مبیح حسنات
نواطبت و اد و لوار ستنامه قدر افزا در اوقات خجسته
و ساعات فرخنده ورود و فیض آمود معزز و مفتخر گرداند
برا رسیابس بتقایس واهب العطایا بجا آورده از انکاه اصدار
مقاوضه شریف وایرا و ملاطفه لطیف استمالت بخش
دل نحیف است توقع که بانقراض ایام ناکام محرومی
و بدار حصول سعادت مواصلت بیادادری فدویان
بحقیقت ایمان سعد فرار و ممتاز میفرموده باشند الیه تعالی
الحمد فیغرمان نیازمندان را بر وسا ده دولت ابد پیوند
ممکن و مستقر داشته مطالب و لپیدیر و مقاصد سامی القمر
کرامت کناد :. خانصاحب قدردان فیاض مامان سلامت
نوار سنامه علمی که در باب ارسال چند شیشه گلاب
قلم اذل صدور یافته ورود جش ارمنه مفتخر و مباهی گرداند
لله الحمد که تو بدو کامت مرابع و تاح سامع
افزود گردید و عگه نوشس عقیدت سوس ممدوس
لحکم الفلک

سکفتگی تاره گشت خداوند من بسبب گسست ... آسان
را رهین تشمیر است وسوار ... ان معمور پایده
... بعد امضای ایام ناکام بسر انجام این مهام
ساعی و سرگرم بوده رد و برار رد و ارسال حضور خواهد
بمود ایزد سبحان انخداوند قدردان سگان را صدرنشین
مسند دولت و اقبال و بزم آرای محافل جاه و جلال و ...
تا ابد الدهر ... خاص و عام دارد

خانصاحب دلنشان مهربان دوستان سلامت

اخگر فراق که در سینه مشتاق شعله ها بر افروخته آتش سوزان
نکند ... مطالب ... بمبادی گردیده
که دیده فرقت گزیده از ... جریان جوبده ... که ندیده
صورت ... را در آینه خیال بچشم انصاف باید دید
... قیاس کنید که چه حالت بود درین صورت ...
بهر حال اگر ... ارسال
مراسلات ... مخلصان ... اتحاد دلی ...

ارزداد قلبی نخواهد بود تا اس اخلاص مرکوز خاطر بسر اختصاص باد میر صاحب مهربان مظهر لطف و احسان سلامت
شدائد فراق گنجایش بدر تحریر نیست معروض زبان راز
مشتاقان قلم نامحرم است لهذا بر وقت ملاقات بکلمات
زبانی دا گذاشته مرقومه رای رزین میکردانند نامه عنبر آگین که
در بر حسن حسنش نامه اهوان چین داشت ختن ختن عطر
ساز دماغ مشتاقان گشت و نایره اشتیاق بلا ایطاق
اندکی از کانون دل فرو نشست دانای راز نهان آگاهست
که هول اضطرار بحصول دولت مواصلت همه تن چشم
گردیده لیل و نهار بر شاه راه دیده در انتظار می باشد
اگر گلشن قدوم میمنت لزوم کلبه احزان را رشک افزای
گلستان سازند عین لطف و کرم است مدارج دولت
و اقبال در ترقی و تزاید باد میرزا صاحب شفیق
... رفیق ... سلامت ... مشتاق ... مواصلت
مواصلت پایان ندارد چنان بر صفحه کاغذ و زبان آید

من دارم ز دل وانددو اند و بس مفاوضه
کرامت اشتمال بر شکوه نامساعدی روزگار ناهنجار که خصوصاً
بر احوال سراپا ادبار این پیر حال است ورود بلطف
فرمود اگرچه بحسب ظاهر از مطالعه مضمون خیریت مشحون
خاطر منتظر مطمئن گشت اما در باطن به اظهار بیکاری و عسرت
اوقات گذاری که بمقام لاچاری است زورق دل در
گرداب حیرت فرو گذاشت محبت الدعوات زود سرم
اوقات ملالی این ایام ناکام نماید و جمعیت دلخواه
عطا فرماید از آنجا که مخلص سرمار در دست ترقیات
درجات دست بدعا می باشد امید که برطبق سوامعت
شود بهمت جاوید روزگار خود سعادت بعوق اطلاع بخشند
و اگر این بار طرفی کشود و کار بنظر می آید با فصل متعدده
اوقات تشریف فرما گردید بفضل الهی در همه جا و همه
حال نامرد معین نا [illegible] کریم کار از الصدر سامی
لی نار را صدر نشین گنجینه دولت دارا دچراکه طلع

با نمود جل قلیل بمعارف کسیر نوعی معروف است
آبه زبان نسیان قطره اب بر باب اس تاب ...
امیدواران حق جو ماده جسم بر داد از دریای عنایت
سیراب اسنا متوقع سیرابی و بهره مالی میباشد الحال
که دست دعای دعاگویان و عود طلب با جابت رسیده
یعنی وعده بعید قریب گردیده امیدواری البقای وعده
است که تسکین خاطر گرد بر طبق ارشاد کرامت بنیاد
اوم بهره یاسر جناب سمو درجه مرکوز خاطر خطیر باشد
جواب عنایت فرمایند که ازین عنایت و یانت به الحبه
درباب مانعت لفظ کرم فرمای سجاد وندرم رده
گلگ مواعطف گردیده بود جلوه ظهور نمود حق را
به خداوند رکار مفرمای نمی باید چراکه فی است وصول
ونس کشف دیانت می باید لفظ لفظیت مقبول
خصوصا بتحریر ... دل ... عهد ... ستم
و وقت ... کف ادم حق تعالی با بر انساب
وفا عهد دو

9

و خاطر عاطر والی الفاظ سلاست با کرامت دارا که ذوب
شنوده بمقابل بس عظمت است

نواب صاحب مشفق کرمفرمای نامیر سر عفو و عطا سلمه الله تعالی

اشتیاق که بدیدار تو دارد دل من   دل من داند و من دانم
داند دل من
شفقت نامه بلطف آمود متضمن بر شکایت
عدم رسیدن نیاز نامه شرف صدور بخشید معزز و ممتاز
گردانید مهربانا تاخیر رقیم عرایض از سهو و نسیان نبود بمقتضای
اتحاد قلبی دل بی اختیار بنه مجبور است بهم که از خود بادی
رسیل مراسلات میشوند تا ایشان رسمیات عرفی
روزگار معطل بیسط و قایم نیاز نمیگذارند از انجا که جام
جهان نماست ضمیر منیر دوست به ابداری یاد آوری سواد
نقوش اسماء از لوح دل سست و شنوبات جویز
نصیب مدید از ثبت الحال تا حصول ملاقات سعادت
التیام به تحریر نامه سلامت ماثر خواهند نمود و بتعدیه تحریر
و خط لوشته مرکوز خاطر خطیر باد

گلشن مرادان ریاض امارت و ایالت و چمن مقصود
این ریاحین شوکت و بشاشت برشحات سحاب
مکرمت الهی و امطار اقطار ابر عنایات پادشاهی سبز
و مطرا باد گلدستهٔ نامهٔ تلطف شمامه در زمان محمود و داد آن
مسعود دماغ مستان را معطر گردانید هرگاه که بمشاهدهٔ نافه
مهرنقشش را یافته یاد مثل وادی ایمن حسن را ختن حسن را
مشک لمعه دربر شد و مثل سطورش را بر سرمه دان چشم
نهادم دیده را توتیای سلیمانی میسر گشت رقعهٔ دلبر دلکه
کابین دیوان سرای خلد گشته سواد نسخه او بر ریاض
دیده حور حقا که تماشای جمال شاهدان حروف نقش بنفشه لو
طلعتان را نقد جان نثار گردانیدن بجا است و بعد لبریای
محبوبان طنار الفاظ خوش اسلوبانش را گلهای گلشن نهفته
مزلف دربان از نشاخار سخن قره ادا کردن سرکشت
این هواخواه شریک تمنای الی خلوت و ولا که در سر سطورش
سر بهار بود مست نکهت و مانی گردید از آنجا که رد انجم

۱۰

صحیفهٔ شریفه روح پرور شام مشتاقان است ترقیم کمترین
این نامه جان را الفوایح نامه عنبرین اکلیل معطر مشکبار مسوده تا
الهی بزم مسرت نظم جاه و جلال آن تلطف عزم سرآمد
افضال را بجمال معشوقان دولت و اقبال ابد الصال

در سرپیش دارد   راجه صاحب مشفق مهربان
کریم اخلاق عمیم الاشفاق فیض اعم معدن جود و کرم سلمه الله تعالی
بعد تقدیم مراسم عبودیت معروض رای مهر انجلای
میگرداند شفقت نامه عطوفت آمود مع عرضی بجنابات
نواب مستطاب معلی القاب دام اقباله و اجلاله در ورود
تلطف فرمود از غایت خورمی با هم بالیده و پیرهن نگنجید
حسب الارقام در بهکام خوش که مزاج وهاج نوالصاحب
عالیجاه در عین ارساح باسراح نمود گذرانیده شد بمطالع
ساطع و رامدله جهات میکران دلفصلات لی نمایان کمال
ان مهربانان مبذول ... ارشاد فرمایند معروض میدارد که
بعد ملاقات در ... ب که معروض خواهد شد ... توجه

احسن صورت پذیر خواهد گردید از انجا که مخلص همیشه به عواطف
ترقیات درجات دایما مواظبت دارد در ینولا قریب الوقوع
می انگارد امید که بدلجمعی تمام تشریف شریف ارزانی فرمایند
بفضل الهی همه امورات حسب دلخواه از مکمن بطون جلوه ظهور
خواهد داد اعتاب دولت اقبال ارشاد رفیع جاه و جلال
تا باد دور جهان باد   سیادت پناه نجابت
دستگاه میر خیر الله در حفظ و امان باشند عرصه یکماه منقضی
گردیده است که از رجوعات زمینداران و مهمات متعلقه
خود هیچ اطلاع نساخته اند اینقسم تغافل و تساهل
از ویای ایشان خیلی بعید هر کسی که در مالگذاری سرکار
خاص باشند بر کار نبود انکه از گفته ایشان انحراف
ورزد و اطلاع دهند که نداریکه ان بالوجه احسن کرده اید
در ینصورت توقف نشود که کار سرکار ابتر گردد و در سر
انجام دادن سعی موفور کرده لیکان بر زده بلکه بندی زر نموده همه
تحصیل جاری سازند زیاده تقید دانند

تحریر باد

هنگام رخصت تقید و مبالغه فهمانیده شده که بر طبق رسانیدن

انجاذوری که بعوض وصول امیده بشد بر سبیل هنڈوی ارسال

حضور نمایند زمینداران را بابر تشخیص طلبند هیچ تعمل نماند

اینقدر بنده غفلت در کوشش اندازنید چه تصور توان نمودن

است باید که محرر درد دیر دانه هنڈوی معقول بفرستیند تنخواه

مردمان شاگرد پیشه داده خود متوجه انفصال سویم در دیردی

خود معاملات هر یک انفصال نمایم در ینباب قدغن بلیغ شناسند

حصوصیت وصداقت پناس بهیه کشور داس

بعافیت باشند ایشان را که بعلاقه پیشکاری بحالات

فرستاده شد بنابر دلخواه هست باید که زود تر بین اوقات

بحال را با اضافه تشخیص نمایند گنجایشی که در شکم تعلقداران

باشد اصلا نگذارند دار سته حاضری وضامنی قرار واقعی

دلجمعی کرده زراق مابه دوقت تحصیل ساخته ارسال حضور

نموده باشند درین باب تاکید عی سعی بلیغ بکار برند که

محال در یاد بیاید که بباقی شود ان شاء الله تعالی الا بشرط
اضافه‌ای باقی زر سرکار مورد عنایات خواهند شد خاطر
جمع دارند   زبدة الاقران فلان تعلقدار سه‌دیوان
معلوم نماید   از بسکه اقساط بندی زر سرکار نموده
رفته اند در عین غفلت در گوش انداخته بخاطر جمع نشسته
سر او لان را وعده امروز فردا در پیش دارند قسط دومی
رسیده هنوز قسط گذشته بباق نگردیده شفاعت
اینجانب باکی دلبیت و تعلل تا کجا زر سرکار است بدون
دادن از ذمی نشود التماس پیوست خواران نیست
که بالا بلا خواهد رفت آنچه که زر تدبیر کرده فراهم آورده
باشند امروز بلغر سیند قدر قلیل که باقی باشد سرانجام
نموده فردا همراه خود آرند بهبود ایشان در دلخواهی و مالگذار
خبر شرط است   معتمد الخدمت فلانی
وقت و آنکه به نقد گفته شد که مبلغ پانصد روپیه
از ملائی زمیندار گرفته خود را در اینجا رسانند تا حال

النبده

نیز بنده باعث حیرت باید که امروز او را تنگ نموده زر
گرفته بنا بد توقف یکدم نکنند و اگر تغافل و مسامحت رسید ابد
دریافت کرده او را کشیده همراه خود آورده فهمیده خواهد آمد
زیاده تصدیع فصل دوم در عرایض بجناب حضرت خداوندگاری
پادشاه و حرم و جهان و شاهزاده عالمیان و ملوک محل حضرت
ظل سبحانی دام عمرهای عظیم الشان و سلاطین عالیشان عرضداشت
کمترین خانه زاد فلان ناصیه انکسار بسجود آستان زمین
آسمان که خاکش سرمه دیده خداپرستان دار السلام
حصن جهانیان است سائیده بعرض فیض اندوزان انجمن
انجم جمع مستفیضان محفل آفتاب شمع ساخته فلک بارگاه
خدیو زمین و زمان خداوند مکین و مکان میرساند مثال لازم الامتثال
عدیم المثال بالاقبال نوازش و افضال نزول اجلال فرموده
بطلوع مشعل طلائی طغرا چشم غلامان را زنگ بست توسن
بیداربختی نموده و داد ازین دولت که نامه چه یارای زبان که بشرح
آن پردازد همراه جعفرآباد حرارت افراخت . بیت

عرضداشت

مرحمت از خاک بر دارست الهی تا شاهنشاه دوران

یعنی خورشید جهان افروز برادر تنگ مینا رنگ فلک

نشسته در فرمان‌بری است طلوع اختر منیر کشورگشائی

و سطوع کوکب مهر نظر فرما بر داری ظلمت ردای سفینه

دردمان روزگار باد فدوی بلا استیاده فلان

اداب تسلیما و اداب کورنشات بجا اورده بعرض بهره اندوزان

بارگاه عالیجاه و مستفیضان درگاه عالم‌پناه میرساند لسان

نوارش سان وحی ترجمان در باب بادآوری غلام شرف

ایراد بخشند سر احقر باوج عزت رسید الحمد لله والمنت

که نخل مراد با ثمار مقاصد دلخواه بار در گشت و شجر مقصود

را طراوت بی‌اندازه میسر شد حسب الامر همان روز قدم

از سر ساخته بحصول دولت ملازمت روانه شده

در اثنای راه بیت کثرت باران رحمت و طغیانی آب

که طیور را با بال و پر عبور دشوار بود اقامت ورزیده

از آنجا که بادبان عنایت عالی بر سر ورق زده فدویان

اسب مراد طی دریای ناکامی نموده بارباب جناب فیض
مآب خواهند گردید و بساحل مراد خواهند رسید آفتاب
عالمتاب اقبال ارشاد فی الابد تابان زمانی لامع النور باد

فدوی عقیدت انتمای سمائی

عبودیت بسجود آستان فیض نشان که خاک پایش
توتیای دیده اعیان مملکت دولت بخش مفارق ارکان
سلطنت است نموده بعرض باریابان درگاه عالم پناه میرساند
که شان هدایت عنوان واجب الاذعان درباب اعانت
و امداد خان ذیشان مرادخان ورود افضال فرموده روابط
استقبال بجا آورده رشک مفاخرت ساخت و برفق
ارشاد کرامت بنیاد نورخان برادرزاده خود را معه ملازمان
دلیران روانه نموده الحال از انهای مهاجمان بوضوح
انجامید که معاندان سعادت کیش کوته اندیش تاب
مقاومت نیاورده لوای اراده دشت ادبار شدند
که اثری ازان پدید از سمت اینها که از اقبال عدو مال و لفضل

ایزد ودود ذوالجلال ابدا جلال الطرف الفرایع لمالی وسعت داده

در باب طلب خانه زاد هرچه امرا که کوبی فروزنده مهر

و ماه زینت افزای فلک فیروزه فام است کوکب

اقبال از مشارق جاه و جلال روشن بر در برکت اجلال

همعنان فتح و ظفر باد

کمترین خاکسار عقیدت نشان فلان اداب کورنش

و اداب تسلیمات که رونق بخش جباه خانه زادان درگاه

والا است بتحسین دل گذارش داده بعرض پرستاران

سرادقات عظمت و اجلال و خادمان مشکوی عفت

و اقبال میرساند درین ایام فرخنده فرجام مژده مراجعت

عساکر ظفر پیکر حضرت جهان پناه فلک بارگاه باین

سمت سامع پیرا گشته لهذا عنقریب بشرف قدوم

میمنت این ساحت این سرزمین فردوس قرین

گردد امیدواران را که نرگس وار لیل و نهار سراپا

انتظار نگران اند ضیای کامرانی میسر اید از فضل و کرم

امیدوار

امیدوار است درین باب آنچه از روی سوانح دوباره بعرض
عالیه متعالیه رسیده باشد اطلاع یابد که بزودی آن قدم این
سرساخته بر آستان پاک ملاذ رست سراپا مفاخرت دنیا
و آخرت لوازم استقبال بجا آرد الهی تا ابد الدهر سایه
همایون اعلام نوازی و خانه زاد پروری بر تارک بندهای با اعتقاد
ممدود و مبسوط باد عرضداشت
کمترین فدویان سراپا اخلاص عقیدت نهاد ناصیه انکسار
بر آستان فیض نشان سائیده و لوازم بندگی و پرستش
بتقدیم رسانیده بموقف عرض محرمان سراپرده عفت
و واقفان مشکوی عصمت بیگم صاحبه مکرمه معظمه میرساند
پروانه واجب التعظیم والتکریم درباب استیصال قطاع الطریقان
کوته اندیش و انهدام مساکن آن سیه بختان سعادت کیش
عز ایراد یافت حسب الحکم محکم جوانب [illegible] هر کار جا
که از آنجا به تجسس و تفتیش هر یک پرداخته دار رسید
همه را در تیغ گذرانیده و اصلا جهنم گردانید و آبادی جاهای ایشان

را [illegible] نوعی لنجارت داده که لنشن بزمین بماند
چنانکه دیده در باره مطلق است اگر امر شود در اثنای بر راه
کنج و سرای بنا سازد و آباد نماید در بار چنین حرکت بظهور نیاید
در سافران سرانجام تمام اند در نفت دارند واجب بود بعرض
رسانیده
عرضداشت فدوی
سرا سرانا منذق و صفا لوازم جان نثاری دیرا سم جانکی بار الاعمار
که نسخه رصینه نمک خواران راسخ الاعتقاد و جان نثاران دالق
است تقدیم رسانیده معروض رای مهر انجلای بهره اندوزان
محفل نشاط مشاکل و مخصصان بزم فیض منزل میگرداند
دالا بایه قدر افزا که از راه عفو و عطا نزول اجلال و حلول
اقبال یافته بود در زمان محمود داد ان مسعود بود دیگرات
امود نشین مورد انوار تفضلات و سربلندی و مصدر بار التفات
لبخت مندی گردید آرزوی حصول سعادت ملازمت
زیاده از است که به ادای ان پرداز دارا انجا که الامر فوق الادب
قدم جرءت بر بساط سفت نهاده بارباب جناب
فیضار

فیضمآب گردیدن نمیتواند الله دارا بادا ارسایت طلوع
اختر اقبال آن دالامرتبت عالیشان وسطوع کوکب
اجلال آن بلندمنزلت فیضرسان بر دشمن نزار حسود شهید
رختان باد عرضداشت غلام عقیدت
سرشت جبهه نیاز بر آستان اعتقاد سوده و طوق طاعت
لگام انقیاد نموده بموقف عرض سعادت اندوز المنت
بارگاه امارت وایالت ومقربان درگاه ابهت ودلبا
نواب مستطاب عالیجاه فیضرسان ناصر معین عالم وعالمیان
میرساند از آنجا که عنان عزیمت متوجه آنسمت گشته
دانای راز نهان آگاه است که خور و خواب دشوار
ولذت زندگانی ناگوار روزی که میگذرد در ملال اضطرار
و بیقراری و شبی که منقضی میشود از غایت بیداری در
انجم شماری ذات القطا یاد و بیرون اوقات نوید
مراجعت آن بطرف مسامع اطوار شود و دیده انتظار سیلاب
غبار ناکامی را به انوار اقدام فرخنده فرجام روشنائی

شد ارتجی بخشد حق سبحانه تعالی دعوات سحری خانه زادان
و مناجات نیم شبی دعاگویان مفردان اجابت گرداناد
صاحب والامناقب فیض بخش
و قدردان عادل و هم سخن پرور بعدیل اندر جهان اختر اقبال
بادا از مطلع جاه و جلال در ترقی چون مه نو در بدر بر زبان
سجود عبودیت از جبهه دل مودی ساخته بعرض ناصیه سایان
آستان میرساند لله الحمد که از اقبال آنخداوند نعمت شادی
بنده زاده به این همین سر انجام گردیده و در جمیع همسران
سر احترام علام که نام آوری آن قبا زمان ست براوج عز
رسیده از آنجا که به امداد ارشاد کرامت نباد شوقیات
عنایات محو زبر دانت گشته به اطرافش پرداخته نیز ابیر
او الیتیش که موعود الفراغ شادی بود بیانش صدق مقال
دامن دل میکشد فدوی از جناب فیضمآب امیدها
دارد این قدر کار است مشکل نزد توجه تو آسان
آسان زتعامل تو مشکل گوکب حشمت و اجلال
بتفضل

بفضل ایزد ذو الجلال هلال مثال در بالیدن و ذل حاسدان
سیه رویان بدر سیاه در کاستن سواد

مهاراجه صاحب قدردان فیاض زمان سلامت جبین نیاز
بسجود آستان فیض نشان که فروغ بخش جباه نیازمندی
درگاه است از نقوش افتخار مرتسم گردانیده بعرض میرساند
والانامه نوازش آمود درباب عنایات بدفعات
نزول اجلال یافته خصوصاً در جواب عرضی حال سرافراز نامه
سراسر افضال بدین مضمون که آنچه منظور خاطر بود بپردالگی
داده شد و زود بوقوع خواهد آمد شرف اصدار تجدید
اعزاز باره و طمانیت بی اندازه حاصل گردید فدوی دا
دامن دولت را لفتن خاطر حیوان النفس کالنحر است
که در ارشاد گرامیست نیاد تخالف د نجاد رسر موی خللی
ندارد دیگر از نامساعدی ایام ناکام خود که نیور دامن از
دست میگذارد و تعویق و تاخیر گردیده والا چه ممکن انجام
مقاصدان بدکیش گونه اندیشی که زر راس اقدر

ما در دید خویش می انگارند هرگاه که پیش می اید
به پیش لقای ما دلریش مشتاق زند چه عرض نماید که چقدر در پیچ
تردد و تفکر متحیر و متفکر و منتظر الوقت است هر چه هست
از قامت نارسای اندام ماست ورنه تشریف تو
بر بالای کس کوتاه نیست بحق خدا اگر درین عرصه بار با
ملازمت اکثر حاصیت میگشت همیشه مشغل آستان
میشد تا در رسد وعده هر کار که هست شود
نداند هیچ زا کار که هست بهر حال از راه بنده نوازی و خانه زاد
پروری امیدوار دارد که انچه خاطر عاطر باشد بعطای آن
بنوید تفضلات گردد آفتاب دولت و اقبال از مشارق
جاه و جلال تابان و درخشان

چمن چمن ما بلبل زکری را بپرورد که در مزرع کیهان به تخم
یک قطره نشو نمای نخل وجود بشری کرده هزاران هزار

هزار

گلراز دگوناگون نقش دلکار الصالع بدالع آتش جلوه گر
ساخته از امدادی ابر اعجاز اعین شکوفه مهر بر مرغدار کهکشان آسمان
شگفته و در بهار دید بیداری منبع عنایتش بهمن کواکب
در سنبلستان شب بر دلق ابدی پدیدار خار منقار طیور
از شاخسار صدا گل بر ولی زبانی چوب طنبور باد جود تهی
سکمی لواخر گلدسته سپاس سپاس آن قدس اساس
بجا است که بر زه گردان بادیه ضلالت ر الکلالت حیاتان
حیاتان سنج دوش الصائل بخشیده دگل غنچه در دمهر
نمود بر آل اظهار د انجاب لبار شرا که سمه در دیار ظلمت
آباد ناکامی رالفروغ هدایت نور عین الیقین کرامت کرد ابنده
نوده نوده گلهای تحسین نثار حرمین جردان د الادودمان
خجسته خاندان باد که بوستان سرزمین خود را از خس و خار
فتنه و فساد پاک ساخته به خلیدی نهالان امن و امان سای
فردوسی انداخته غنچه نامه و دسته لبسته گل برگ نگارنگ
دلگشا دلی تبود در نگاهی نه دیده خورده بین به تماشای

بهارستان کامیابی و لکارستان موجودات برخود
می بالید رسیده به استماع ان نور حدیقه محبت و ولا
زالجه بتمام رسید دلکه قلم و زبان از شمه نشر تحسین جون لف
مهوشیان پریشان کردیده انکه در باده تاخیر رقم محبت
نامه جد و جهد انتظام ان مرزبوم و انهدام بنای سعادت
کیتیان نحست و شوم مرقوم بود جلوه ظهور داد المنة
لله که کوس فتح و ظفر بنام دوران والاقدر بلند اوازه شده
دلصه اختلال ملال خاطر خیرخواه و ریات الله تعالی ماب
و همایون گرد انیده تا و منوجات عیبی بنصب علیای لوای
موکب ناهره و انصلاب لا ریبی ناهر محن و مصدای
علا و بابر باد
جهان جهان سپاس
اثر بدکاری برسد که دو حدائق کامیاب سیاد قامت
این طرح نموده لکلهای چشم نرگس مثال و عارض خود
مثال بهار پایدار ز بد ارایجه و عالم عالم مباحات می‌داد برا
سرو دکر بروحای جواری و خوش و طربات مال را

از چشم زمین سر آورده به اسطام گیهان نرد باخته

ضیائی کز کمال عز و جلالش   در بیانش جان ناطقه لال

نعت پاک محمد رسول فضول حر فروع و اصول

بعمات عرفان از قانون اعجازش ملمداواره و نیاز مقبول

عولت گریبان حمول از کیمال اماثل تهدیدش و تسدید ریز

لی امداره از زمان حاصر البیان علوم گزیمودند اوریا بکبیر

مست بیمول است   زانکه که حصص سر از قیاس و گمان و وهم

وخیال گوناگون نامدات علوی و لعقدات سماوی و با ملحال

ال گوهرافزای اخر داد رنگ و پرده گشای چهره دانش فرنگ باد

اسروی وقایع لرص رسیده که از کامان نواحی الما مزید لوم

حقوق بلوالی لحمرت وحیالف برویس لب ایمان گرداسیده

ایجاده استطاعت و القیاد ذالحراف و استکبار سر درن

نهاده و بیعت مجموعی بخود با هم عهد موافقت به ازیاد گوته السیر

وند نگانی منکامه برداز قاید مداد از امینی عیار برداس حاکم طر

عاجزاه باقه معهذا جانثار اسحانوس خالص العقید تیار مسلالحال ریا

با مهیب بهیا سوار و پیاده بهمان مقدار رجعت نموده قدم از گرد
ساحت بر سم ملحارطی مبارک کرده آسمان گوش در نگاه جهان پناه
خواهد کرد و در طوق امر مطاع سنجر ایلغ احرام خدمت گذاری
و مراسم جان نثاری بتقدیم خواهد رسانید از انقلابات ادرکاسات
دوالحلال و احسان بعد دلیل عاصیان چون سال السحن
مسعود و تباه گشته حالحا بجای کردار خود و اصل جهنم
خواهد رسید و آن شهر زمین بر صفت امن احسن و جایگاه
نسبه شادی و ملک جنان بدینها دیار لوم البلاد پاک و بی باک
خواهد خورشید عالم افروز فرمان دارا امر مطاع اولا کشور گشای
طالع و لامع باد شکرانه و حیات نجس از بن صنعت
السان را استرایه و الساویس بر جمیع مخلوقات عرو امار
بحمد و شروع الکابی نور بیس اللیل کرامت کرداند ه
بس واجب و لازم است که حفاظت و حراست سلایق را
مکنون خاطر داشته عدل و انصاف پیرو آید با رعایا لطف
عاطفت و رامش و امان نموده از مار عبثانی و خوشحالی

حو دید عوات از دیار و تحیات سامانی رطب اللسان کامله
وسیده های درگاه را که زلال مطلق روزهای آن
ارحوان لمحات ماند ولت عطا فرموده محفظ مراتب بزرگ
دارسیده باد بجاه میداده باشند و دیگر مراعات ذخور حال
ایشان مبذول داشته ممنون احسان دارند و پیوسته کمرجانی القانی
بحکام کار را از نصیب اقتدار کار رستم داستند باد بجا آرند
تا از طرفین غبار فساد برنخیزد و گرد ملال بر دامن خاطر نه نشیند و ایما
به ارسال مراسلات از فرمانروایان بلاد که ملحق ممالک
محروسه ایشان اند اساس یکجهتی را استحکام دهند که سلسله
تبلیغ تحفه جات و رابطه ترسیل مراسلات از طرفین
جاری گردد و رابش خصوصیت و لفافه شعبه نامه فرستاده
خاطر اقدس را متوجه دانسته مطلبی که داشته باشند
معروض دارند از مکمن بطون جلوه ظهور خواهد نمود زیاده
زیاده عمر باد
و داد الهی جمال را که سالکان طریق دانش در پی را جرانم

بهدایت هر راه افروخته از هر ره گردی هدای پایبند انکار
بحر وی نوراکای کرامت فرموده و نموده بحسان نسته در دنیان
و الحرای اعمال مصلح و اجرا افعال صحیح درین دیار نایابند اجرای
الاجرت چشم بیداری عطا نموده گوناگون سپاس
و سپار ابها که ازین عطیه عظمی خبردارند با سمای مطلق ایند
در ایجاد تکوین لی است عروامسیار دارند و اکنون صبح اقبال
مرکوز خاطر اقدس است که سایر عباد بر مالی و بر ظلل عاطفت
سلطانی در شش باید دار جاده استطاعت و القبار ره گرای
هدای انحراف و استکبار نشوند الی ال که رایات عالم‌تاب
بصید شکار متوجه این دیار گشته منظور خاطر همایون بود
آگر آن فرزند کوته اندیش بر کرده خویش پشیمان گردیده شده
بصدق نیت و حسن طویت بهره اند ز ملازمت خواهد
گزدید عفو جرایم ساخته مراحم خسروانه عز امتیاز خواهم بخشید
چه بلا شبهه اید دگر عاقبت بین مصلحت را دل جو و بحو
شنوی هم و مرسوب بر حسن نموده سر سیر گلستان

امد

نهاده
دن عتماد خود را به باد داد رمی لطان ملک نظامی
لوزفت ناموس آمد قبله رنگ خامی لوزفت اکنون
اگر فرشته کوکوبرخت چه سود در ملک با حکایت
بنیاد لوزفت فرزند ناخلف انگشت بسمیم اگر زند
در وکنند او اگر دارند عبث از این بودن نابودن به
زیاده چه
امارت و ایالت مرتبت سمولت و بسالت مرتبت
عمده ارکان عالیشان زبده خوانین بلند مکان فدوی خاص
صداقت اساس مورد مراحم الطاف حضرت شاهنشاهی
و مصدر مکارم اعطاف ظل الهی بوده بود اند احارعر
ان هواخواه بلا اسعاد بنا بر انهدام سنگین سقاوت بنیان
کل تحت و استقبال بنای زربیله نای سموم سحت که
حقوق سوالف لوازش و حطایوش سوالف بزرگ
و عذر بسوی بکلیم السما مسا کرده بوده بدرگاه والای اوجها
نمودند بسبع همایون رشید افرید که هد افرین که ان جانه للو

جان نثار سجاعت شعار به انعام همه بخان همه کار
کمر سعی بسته بجای گردارش پرداخت خاطر مبارک
شاد ساخت باید که همه را در به تیغ کشیده واصل
جهنم گرداسد و احدی را بکدار دکه باز بکار اد باد در رو باغ گیسی
بدکار سعود ساز ند ومکث حرامی اخبار نماید خبر شرط است
تائیدات الهی و تفضلات بادشاهی در همه جا و همه حال
ناظر حسن فدویان عقیدت ایین باد

امارت وایالت بنیاد

ارادت وعقیدت دستگاه زبده مخلصان راسخ الاعتقاد
خلاصه مریدان صادق الاتحاد سعادت کیش صلاح
اندیش فدوی خاص الخاص خانزاد بسر اسیر اختصاص
از سوابق انوار افتاب جهانتاب اقبال حضرت
خدیو کیهان و از لوارق حلیه‌های جناب فیضات
سر اسر افضال پادشاه عالم و عالمیان مستفیض بوده بدانند
در این ایام فرخنده فرجام لوائی والا و پرچم معلی متوجه
گردون کار

سیر وسکار گلزمین نزهت این کشور جنت نظیر را
رونق تازه بخشیده بسبب موسم بهاری که مطبوع طبع
اشرف است خیندی بانجمن سرادقات عالیات در کشمیر
ابتهاج خواهند داد آن خان اخلاص عقیدت نهاد ارسند بهار اوار
بلازمت نور سر واز دوباره وزیاده ملتمس گشته التماس
که ایز و دو الجلال دست دعا ارزو مندان به اجابت
مقرون ساخته یعنی و صست ر ایات ظفر پیکر بزودی اجلال
یافته باید که خیمه امید را بسجود استان درگاه عالم پناه منور گردانیده
هرگاه که مراجعت عساکر فیروزی اثر بجناب دهلی خواهد گردید
طی مسافت بعید عرصه طویل خواهد شد کان سرحدی را
به اعتماد دیگران گذاشتن وخود عازم بهره اندوزی ملازمت
گردیدن مناسب ندارد سبب هایا به حضرت ظلسبحانی
که تائیدات ربانی است بزبارک فدویان با اعتقاد نصیب شود
باد

نواب صاحب والا مرتبت عظم الشان عالی منزلت بلند مکان

بسم الله الرحمن صحیفه شریفه متضمن بر اطلاع مفسدان الصلع
که جمعیت کثیر فراهم اورده فطوری برپا کرده اند در دربمود
منظر خورشید منظر حضرت جهان پناه مشتملک بادشاه گیتی ابن
شد حکم عالم مطیع جهان مطاع عزار لغاع یافته که خدمت
صوبه داری انجانب ان امارت مرتبت مقرر و مفوض
فرموده بایدکه خود را ناظم مستقل دانسته معاندان و نابکاران
را به تیغ نموده چنان معدوم سازد که اثری ازا بارارن عدو کردار
پدیدار نماند و در تنظیم و تنسیق محالات متعلقه جهدی با
بکار برد که مزارعان بدلجمعی تمام در نزد دات کشت و کار
مستعد بوده در رسال گذاری دولتخواهی سرکار دولت مدار
بجان حاضر باشند پروانگی سند صوبه داری و خلعت
هفت پارچه شمشیر و سپر از حضور فیض گنجور صادر شده
منعمد خان داروغه حوادثان خواهد رسانید حسب الامر فضا قدر
شرایط حراست و پاسداری در روابط حزم و هوشیاری
و ممالعت غارتگران و استمالت ساکنان ابادی

قرار یابان

فداریان آنچه بوقوع آید رود بنگارند که بعرض اقدس رسانیده
شود عنایات الهی و تفضلات شاهنشاهی روز
افزون باد

نواب صاحب قدردان فیض بخش فیض رسان بسلامت
شجاعت و دلاوری آن والاقدر و ذنباب مدافعت
افواج عظیم بسم که بیشتر از امور و ملح نبرد و بند و بهشت مجموعی
بهر طرف میر بخشید و جرات و جالقتالی غازیان لشکر مند
که برق اسا از اسب سر و لعک به سر زلش انها
می برد احد و مقتول و مجروح میساخت فی الجمله با اجر و ذنابره جدال
و قتال شعله افروز ماند وقت شام کافر بدکار انجام نایاب
انتظام بنا در رود و رخت فرار بست و فتح عظیم نصیب [illegible]
دولت پایدار مواکب قاهره گشت از روی طالع [illegible]
سوانح بعرض اقدس اعلی رسیده حکم شاهنشاهی جلوه
ظهور یافت آفرین صد آفرین در ادای حقوق نمک و صحرا
و جان نثاری آنچه می بایست بتقدیم رسانیده و نامه

اعتماد داید دگاه دالابرار بالا کرد اند در حلد وی این تردد ات
نمایان لعطای غضنفر فیل باسا سقلل بالای مردار دو بهار
کمل غراعتبار یافته اند متعاقب خواهد رسید حسب الحکم قضا شیم
علمی میگردد که بر هیئت وتگشت این فریق بد طریق اعادی
مدار در مراسم احتیاط وخبرداری از دست ندهند بر جا که سراغ
یابند با فوج طفر موج عنان عزیمت بر افراخته تاخت سازند
مدارج دولت واقبال ومراتب حشمت واجلال روز
افزون باد
خانصاحب مشفق مهربان سلامت ار دوی اخبار
نواب ونوالی معروض رای مصاصای حضرت جهان پناه
گردیده که دزدان مجتمع شده بکثرت می ایند در زود گشت
نموده حامیان مهاجنان لعارت می برند ساکنان شهر
از بیداری شب بار دشواری سب را بروز میرسانند
دانستان به تدارک نیمه غفلت در کوشش انداخته می‌ارامند
حسب الحکم قضا شیم علمی میگردد که خدمت کو توالی محض بحراست
و پاسبانی
بیدار علیا

و پاسبانی رعایا است نه از بهر جوی ستانی و آزار رعایا خود باید که
با مردمان همراه شب گردی و خبرداری نمایند و بر کاره باید بهایت
قرب جوار تعیین نموده جایی که سو اسراغ سه نحبان نمایند
و بایند به تحقیقات رسانیده آن و بهره را تا جهت سازند
که باز چنین حرکت بظهور نیاید اگر مکرر با انسلامعنی بحضور خواهد
رسید از خدمت معزول خواهد گردید و در عنایات سلطانی
که قهر با نهیب ماخوذ خواهند شد خبر شرط است

دانای وقایع سریع

مسن آگاه حقایق دین و امین مروج آقا بدسر لوث عرا سوس
اساس مسایل قضا و حسن نیت و صدق طینت وادرس
مستغاثیان و منادی عاصیان باشند از روی وقایع لوح
اقدس اعلی رسیده که از چند روز کچهری عدالت معمور است
و متقربان بمکر و حیله بر کرده خود معرور از سخن و ادنی خوانالت
حیران و مظلومان سرگردان حکم قضا امضا از الفاظ باشد
که تحقیق نمایند و دریافته معروض دارند بعد اقلمی میکرد که چه

بخاطر رسید که کدام عارضه عارض اوقات گردیده که ایشان
حرکات ناشایسته بظهور پیوسته   مترس از اداء مطلوبان
که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید
از متوجهی که این نالۀ دل پژمرده باشد برگمارند که عرض نمایید
و عفو تقصیرات گناه بنده آید اگر مکرر بسمع همایون خواهد رسید
از عنایت سلطانی ندامت خواهند کشید زیاده تاکید

حکیم صاحب فیض اعظم عیسی دم

مبارک قدم سلامت درین ایام ناکام که به تاثیر هوای
مختلفه امراض نزله و سرفه عوارض رجال هم خاص و عام
است خادمان متحمل کسل مزاج وهاج بندگان عالیه متعالیه
ملکه الزمان بجناب حضرت خداوند جهان معروض داشتند
حکم شد که حکیم را طلب دارند حسب الارشاد کرامت بنیاد
و الاظهار خواهد از سرکار والا میرسد بمعالجه تعویق خود را
باز نیاورده درگاه عالم پناه سازند سرکار که جهان پناه خاصه
لوستحان فرموده متوجه استراحت خواهند شد عرض

احوال

احوال بر سر سپهر خواهد باشد حکیم مطلق آن حاذق الزمان
ولا مدارج مسیحائی کرامت گستر

گلشن اقبال آن حمسان دوال السر
و بینش به نسایم افضال طراوت بخش حدایق افزمیس بهار
باد. عرصه ای که متضمن بر بیاری باغ فرحت فزا و عمارت
و گشاد بارآوری اشجار فلک فرسا و شگفتگی لوبادهای دلی
افزا مزد رسا بود منتظر بقا صیا گذرانیده شد فرمان آب حیات
موج خیر صدور گردید باید که زودترین اوقات به ارسال گرد
و پرده های معاملات دیگر در باب بردارند همواره والی
نواکه ارسال حضور کرامت گنجور منمود داشتند سعادت
شکر ظفر شکار همایون طرف مرکوز و منظور همت توجه موجه
لکالشت آن مبذول خواهد گشت لهذا امر نوم قلم میگردد
که حسب الامر و الاشر و السر مستعد و خبردار باشند
ریاض مراد به امداری ابر عنایات شاهنشاهی سرسبز و
شاداب باد

مجمع الفضایل منبع الفضل ملا محمد فاضل محفوظ باشند

که یک هزار روپیه در زمانه از انجمله قریب بانصد روپیه مصارف

شد مبرکه برای بذر معاش عالمان و طالب علمان و بانصد روپیه

در وجه خیرات مسکینان تصدق فرق مبارک که از قدیم

مقرر است یکی از ساکنان مساجد بعرض اقدس رسانیده

که فاضلان خادمان هم تقسیم کرده میگیرند بطالب علمان

و مساکینان نمیرسد امر قضا قدر شعار ارتقا یافته که تحقیق نمایند

لهذا نگارش میرود که آن فضیلت پناه آنچه قرین صدق باشد

بمقابله رسید مهر و صدارت تا بعرض والا رسانیده و درین باب

تاکید اکید دانند حسب الحکم بدارغه جواهرخانه و دار الضرب

گوهر یکتای دریای فراست و لعل بهای معدن کیاست

همدوش ثناگوش ساید شفا و بانی لوده معانقه جسمانی

زینت بخش چهرهٔ عروس کامرانی باشند بسامع افروزی

شوند خلعت خدمت سراسر منفعت دارو شکی جواهرخانه

و دار الضرب بجنبه سنای وجه تحوالی نقود ارتحاج مملوک تحویل

از

گردید این وعطا کار برخامت سعادت عفو لطیف شبارک
ساز وفرمان کرامت نشان از زمان ورفعان جلوه ظهور
یافته که ان عموالی مرتبت سهم وزر را کاسه خالص مسکوک
ساز وداز جواهر بان محلکه کرد که جواهر لعمت تاکه بنظر انور نگذرد
در بازار فروخت نشود لهذا اقلمی سکرد که حسب الامر والابعل
ارند مدارج دولت واقبال ومراتب حشمت واجلال سرافراز
عمیم رتبت بخشش بخت دو سهم در زر لی وتراید یار حسب الحکم
بدارودغه عدالت صدرنشین مسند معدلت بحسم حق بین بیاد
بکوشش حق سو سوالبود بداد رسیدن داد خواهان در عالم کائنات
مشکور دبدرگاه رب العزت ماجور باشد حکم قضا سیم سرف
نفاذ بخشیدان فدوی خاص باحتصاص که بخدمت ارزغه
عدالت سرافرازی یافته باید ابحر رسیت تمام در امور انام
ساعی وسرگرم بوده ونظر برسعی او سفارش نموده که نوعی
قدغن تمیع اکار برنده که احدی را حق تلفی نباشد و که
تطاول وظلم بکفلم کوتاه کرده باشی بیت بنم شبر

ادنی بی‌زوال باد دولت صدساله کند پایمال باد در این جهان
فانی عبادتی افضل ترازین نیست که بداد مظلومان رسیده
احقاق حق نمایند و همواره به تدارک صیه کاران که از اسباب
وحل خصومت و بدطینی مخمر اند بنای اجسام ایشان منهدم ساخته
بدار البوار رسانند خیر شرط است حق را السامی گرد اینکه
در حق خود خوب ندانند **فصل چهارم در خطوط جواب در دیگر ضروریات که در استعمال می‌باشند دفتر ضرور شماری باشد**
از طرف سعدی طفل یعنی به پدر صاحبا معدن مروت و فرزانگی
مخزن یگانگی و یکتائی به استوانت آفتاب جهانتاب
و ابناری تفضلات طراوت بخش گلستر کائنات مملو
نعل لی بهای مقصود و مسحون بکوهر یکتای بهبود بوده
فیض رسان ارزومندان باشند الحمد لله که احوال این مجال
متوجه ادراک فالا مالا شکر و سپاس است و نوید [illegible]
بهجت جاوید صحت ذات سراسر صفات از درگاه مجیب الدعوات
حالات وارد نوازشنامه عطوفت آمود محتوی بخالف الحدود

که از اقسام نوازش نامهٔ لطف شرف ورود فرمود چگونه که چقدر
از مطالعهٔ آن مردمک دیده را نور و بصارت جسم و جان دل
آن لذت بخش و الفرح داد بصارت جسم افزود از رعایت
خورمی در بر نگنجید دیده بهاست قدرشناسی مزبانه یک باوج
عزت رسید خانه آباد دولت زیاده که در احیاء دکان را ابرو
دل تصور فرموده به ایجین تحفه جات غریبه غلامان را الهام
خود باد مینفرمایند بنازند سرامدان وارد که گاهی نظر بالنسبت
این دیار از قسم انار ولایتی و سبب دیار سباتی هرچه مطبوعه
طبع عالی باشد ایما شود که از دل و جان شادان و فرحان
شده سر سعل ان بر داره و سلسله رسل و رسایل همین
طریق سحایله العویق تعجیل عجیل منوط و مربوط کرده نداق مرادیلدا
جمعیت و مخواه سرسکام باد در جواب ان فوله که عیش و کامرانی
ان لذت بخش بداق مهربانی بعد سابه جمعیت صوری
و معنی سرمن سرادق حیات جاودانی باد والی حیب
دلابنی و صد عدد با سالی که حلاوت رسان کام و زبان

دوران دولت کالان بود بر طبق طلب نیازمند در دولت لطف
فرمود طرفه نیر منود دایره که به سلسله قند و نبات از جانب اطفال
مرقع کاغذی بر رخ گرفته داد همه سموات داد و صفت
همچنان لب بلب بسته که در ادای شکران سر سموات
گشاده دل داند ولی سر در عالم کاینات بر چه هست همت
باقی همه حسن جان دوستان در دل بود دلیلش
جلوه ظهور نمود لیکن طفلان لسان صورت پرستان معنی
ناشناس بر بن ادر که ادای همین سوال خورد و درهم
بهای تحفه‌ای بها صد روپیه مبلغ یافته امید دارد برای است
که از درازی زبان شکوه کوتاه بسان در همین رهای است خانه آباد
دولت زیاده و مژده زندگانی روز افزون باد دیگر از طرف
محمدی به پدر صاحب مظهر جود و کرم فیض اعم قدردان اصدق اعلی
مدظله العالی بعد تمنای مواصلت سراسر منفعت که سر آن
بر صفحه قرطاس فلک تمثال سر بر بحر نسبت بسته و
منیر مهر نظر گرداننده مراتب حصص طفلان عزیز از جان که

لس

بمحض صفای حسمان ارادت و رسن گرفتاری شدید و ساغت
بعید و ناسازگی زمانه از خود بیگانه اصلاح کوتر و مشطو شود
بمحض پاس خاطر عطوفت ذخایر تحمل آمده به بدرقه عنایات
ایزدی در حفظ و امان سعادت شد اند و زخدمت فیض سال
گردیده باشند بنابر منه امیدوار است که هرگاه مرد مالی لن
نابر طلب برخورداران برسند توجه متوجه که از قدیم ترحال
این نیاز استمال معروف است مبدل داشته و رسات اغیا
سعید و زمان حمید سعادت تعویق رخصت خواهند فرمود له حسم
سیاه لی اجازه دل در مفارقت ایشان بهایت مقرار
می ماند زیاده حد ادب **جواب به پدر طفل** کریم الاخلاق عظیم الاشفاق
مظهر لطف و احسان سلمه الرحمان الحمد لله رب العالمین
که بعین عنایات ادطرس خریت است ملطف نامه عطوفت
شمامه متضمن برین که رخصت نور چشم ان عزیز ارجمان محض
بپاس خاطر بوقوع آمده و الا بتحکمه بسبب نامساعدی زمانه ناچار
در بیاری سالها سال که دامن گیر حال است منظور و مرکوز

نیو و مشام محبت احبام از برد رائحهٔ الطاف گوناگون و فوائح
اشفاق بوقلمون معطر نموده‌اند که در عالم اخلاص قدیم و از
بساط ضمیر روابط یگانگیت در سینه دارم و روابط استوار و مخلص
برای همین بنای اخلاق استحکام کرده و اساس وفاق
خارای بنیاد و وصول از سقف معمول تحمل نیابد که در ادای
سپاس آن رطب اللسان گردد و اگر بسوی ایام رقعه سپرده که
در جستجوی تحمل محبت و ولاست نگاه گشتم بزمان بر سو سپرده از
عهده شکر ادا نمودیم بر الله حق تعالی با این خوشیهای دوانی
و صفائی سلامت آراسته دارد و [illegible] تحفه و الجواد
ظاهر کرده‌اند مخلص نیز در صورت تابع مرضی شریف است
زیاده از این ارقام امیدوار باد او پیدا است از طرف خوشدامن
داماد برخوردار سعادتمند نور الابصار بجان پیوند
از تحمل حوالی دلخواه و ستایش زندگانی به امداد کامرانی متمتع بوده
سیر بمراد باشند از آن مقام که مرارت مفارقت
آن محبت احبام ملحکامات چه حکوید که جدیر به ترقیم نامه و

تبلیغ پیام

تبلیغ پیام پرداخته بجواب یکی هم شادکام نمودن غیر از بایدرجانه
بادرجام که علی الدوام در پی اسدام نبای الیام است چه
تصور نماید باید که با الواص ایام بارکام مهاجات به ارقام مکاتبت
خریت انجام متبهج و منبسط میباشد که حاما سبب
خاطرسطرب و بدار طلب ازان است داکر چنین اقسام دید
نسطر مکاتبه بهجت اسام تعویق تاخیر جلوه کر خواید لکاسین
انجانب چه جرر ده سود سام سعادت بام به اسمام
کلدسه جمعت و اسرام معطر و معنبر باد
ظل عاطفت دامن الف جوشد امن جاصه شفقه قیر سان
بر مفارق نیاز مندان ممدود باد بعد عرض بندگی معروض میدارد
در دو نوار شنامه عطوفت امود استمال بر شکوه عدم تحریر
نیاز نامه اعزاز زیاده و امتیاز لی اندازه بخشید انچه در باب
طلب این عاصی رقم زده کلک اشفاق بود اگاه کرداید
دانای اراز نهان داسکار میداند که چه قدر دل احصول
سعادت ملازمت میخواهد لکین بسبب

صدق دیانت زمانیست که عارض او زمانی گشته چه بود محمود

گیلی سرانجام ان تار رباب حباب قبقاب گردیدن

دشوار بود انشاء الله تعالی در عرصه قریب از امور صرد در فراغت

ساخته بهره اندوز خدمت اکسیر خاصیت خواهند شد

بنوعی تعویق در فرستادن نامه که مورد معاتب گردیده خدا

شاهد حال است همه روز در کسب الفکرات و تردات

انصرام مهمات فرصت نیافتم و دست نمیداد که به جمعی

تمام بجواب سرافراز نامه بپردازم این تقصیر واجب العفو

امیدوار بعطوفات است الله مبارک و دعوات

مبارک را بیاری کار مندان سرمایه افتخار داراد

که از خوردان خطا و از بزرگان امید عفو و عطا است

زینت افزای محفل لقا باکت و لقا نگر

ورد لوق نمای بزم فراست و جگر رایکی در حفظ حافظ حقیقی بود

مسرور ... دکام باشند ازان سهام که ان نور دیده

دستور زمره ... شرف ... لزوم ... کلبه دالاد ومان

۷ ج ۱۲

بود حضور را منور گردانید چگویدم چه قدر که امبانه تار الی تجبیت
حضور منور فور السرور درخلص بی ی رونق دلی نور ساخته من دانم
که دل ملتمس دیده فرصت گریده همه روز بشوق دیدن
در انتظار وچشم از خواب رمیده همه شب سوی آسمان
ستاره شمار فراق خویش را از جان من پرس درازی
شب از مژگان من پرس. از انجا که برضا جوی ان عزیز ادراک
شد ابد حرمان بر خود گواره نموده به اجازت رخصت بر واجبه
ان نور الابصار سعادت اطوار را امر واجب و لازم است
که زود تر بر اوقات در خجسته سعادت مرخص گشته خود را
در نیکار ساند دیده دیدار طلب را به نور جمال خجسته حصال
خویش روشن و منور گردانند چه خوش باشد العبد الاستار
به امید نیاز مند امیدواری

صدر نشین مسند افتخار رونق بخش وساده اقتدار محترم
صاحب مکرمه معظمه سلم الله تعالی کمترین عقیدت گزین
بندگی بخش دل گداز خود را عرض میدارد

هر کس و بهره یابان بزم مرین مرسانند از بیقامتکه این تحف
از سعادت اندوزی محفل شریف مخدوم گرفته‌اند و اما ای
راز نهان آگاه دست که در ره دست در باده قدسی حبابه
سقف ناب که سرمایه سعادت دارین و سرمایه نجابت
طرفین است می‌گذارد و دل عجز سرائر تحصول تمنای افادت
علاوت است اگر جاهست اوقات لیل و نهار را بسر می‌برد لیکن
بی‌ناداوری اگر مفرمای قدم جرات بر لب طاسقف نهادن
در نیمه‌ان خود حرکات بی‌حاصله مزین میگردد و لعاب حجاب
در چشم حیاش بر می‌خورد لهذا از نوازش بزرگانه امیدوار والد
که ادام سعه سواری بنا به طلب این نمایند که رخصت کنانیده
بی‌سایه همایایه دامن دولت رسانند الله تعالی ظل عاطفت
القدر شناسش مفدران بمبارک خاوجان تا ابد الدهر ممدود
[illegible] باد
مشفقه مکرمه والده صاحبه سلامت بعد تقدیم مراسم
نیازمندی لوازم پرسانند که صحه مرضه فرزندان والی الالقعاد

است و اسعر مرصعه قید و بیان را بسیح الاعقاد حبه نیاز نسخود و
استان نشر اسیر حبود مساید معروض رای اصل الفیت سرای
میکرداند طعام و داطان تاتو رحوشش ببنی بوده است تابه عالی ها
خو و روان گششتم سرگردان شده ایم ادبجاینکه از عنی و
ان خطا بو نتش عدر سوس ممدوسی حرمان گردیده چگونه
که چه قدر و بیده فرقت گردیده ابند ابد سعادت گرد لب
کشیده من دانم و دل داند لیس اطهار اسفی را الکلمات زبانی
میکند و که آتش تفکر شعله برافروده الحال که مراجعت لشکر ظفر
سیکمر خبرت الوقوع بنظر می اید معاب حصول سعادت ملاقات
طباست خودمی افزاید سایه سما پایه والدین که نفع وارسات
تا ابد الدهر ممدود و مبسوط باد

فرزند سعادت مند بجان پیوند از عمر طبعی بهره در بوده خورسند
باشند شکایت فلک دوار بالکار که در هر لحظه رد در کار عالمی
رابه بلائی مبتلا سازد ...

ویرکم‌واب اضطراری انداخته چه تبرخ بود

نسیم یک لحظه از یاد تو خاموش فراموش شده از دل

فراموشش مسبب الاسباب سببی سازد که ورید در بدرسید

امراض مهجوری امیدوار از نور الابصار انوار تازه مراند محبت

دعا قبیف دایما باد

قبله کونین و کعبه دارین ولی نعمت سلامت گمترین صه

فلان بعد ادای آداب نیاز مندی که سرمایه سربلندی است

بغرض خداوندی میرساند مدت مدید و عرصه بعید گذشته

که از نوازشنامه حریت اسلوب ممتاز نگشته شب و روز سیاره

یا داوری در انتظار ولیل و نهار از نهایت درد و دلفکر بقرار

نشسته بیدرتا حصول سعادت مواصلت به اصدار نامجات

سعادت آیات ارقام نوید بهجت مزاج شریف تسکین خاطر

نحیف مبور مسوده باشند و این عاجزه در افتاده را که نسبت

عدم اخبارات کلفات کمال دارد از گوشه خاطر عاطر

محو ننماید دراو ذره یاد نمایند که زیاده طاقت صبر و شکیبای

بمانده نیر اقبال از مطلع جاه و جلال تابنده و درخشان باد

برخورداری نور چشمی عزیز ارجمند

بفضل ایزد سبحان دائما در حفظ و امان باشند مکتوب

مفرح القلوب در احسن ازمنه رسید بر مندرجه اطلاع گردید

در بیولار فتن سکر طرف که بفاصله پانزده منازل بود اتفاق

افتاد از عدم فرصت در رقم خط التعویق روی داده الحال که

در مقام قایم اندیم زر موجوده بدست فلانی ادم ارسال

گردیده رسید بر نگارند و از یاد خود غافل نداند یاد او شب

و روز فرض ذمه است رسوات عنقریب بندوبست

معقول فرستاده خواهد شد زیاده عمر باد

همشیره صاحبه کرم گستر برادر پرور سلامت

سیمای بندگی بر زمین پرستندگی سوده بعرض خادمان

مشکوی دولت و پرستاران پرده سرای عصمت میرساند

عرصه شش ماه میگذرد که از سمع وقت اندوز فلاوت

سراسر افتخار محروم و بیقرار است و سعد طلعت ...

در گرداب اضطرار درین ایام بارها ادم بنابر بام رخصت

انصحه فرستاده شد لیکن عرض بیارشده بموقف قبول

خوشد این الفاصه نرسیده مقام لاچاریست چه توان کرد

مرزومان اللنه همین مرومان بباید ساخت امیدوار نوعی زبانه

سازی در صاحبوی ابراح و باح بهار سازند که بر اضطراری این

مهجور متوجه بوده رخصت فرمایند عین عنایت است و الا

تدبیری باید ساخت که متحسن و فیت باشد و لقبس خاطر رو

که خود بخود اجازت امدن ابجاد نبد یا از حصول سعادت

ملازمت دیده منتظر الوزیاره و خاطر متفکر را سرور زیاده ابداره میراید

و کلمات لایق گذارش اند بالمشافه بیان نماید شفقت

علی روز افزون باد

برادر خجسته خصال نیک افعال محب مرسل عزیز از جان همواره

از قدرت کامله قادر مطلق بر اضعاف از بوده شاد کام باشند

درین ولا اظهار حقایق آن نور الابصار که بجد مدتی امدن

از منکر القاوم افتاده در ازاری باملاقات من نهایت

...

بسوار است اگر اجازت شود برای چندی فدوی بروم و بمعاینه
دیدار آن عزیزتر از جان مسرور شوم باری از فضل باری تعالی
طالع یاوری کرد   و بخت بلندم رهبری ساخت
که خوشنود این خاصه به استماع انیعنی از عفو و مهربانی انگشت
اقبال بر دیده نهاده بود و اجازت و دیدن ابدا مرقوم قلم میگردد
که وقت شام بکمال خدمتگار خود را معه سواری الفرستند
یقین خاطر است که سعادت انعدر رخصت فرمایند و هیچ عذر
بر زبان نیارند شاید مقصود از پرده غیب رو نمای است و کار بی بار
از طرف برادر کلان عمده سپرده نور دیده راحت جان
در ظل عاطفت روان شادمان باشند بعد دعای درازی
عمر و ترابد قدر که سرمایه انبساط خاطر برادر است مکشوف
باد درین روز با بارها آدم مخبر بنابر طلب آنجانب از سرکار
مهاراجه بهادر آمده لیکن بسبب عدم سواری که موجب سوار
رفتن سو السنت لبد الکارش میرود که اگر چو بالا ... الفرستند
بروم و طالع از پای تمام خانه ... تا کجا و آن وقت آید یا باید

اجرا اقبال برتابد و لذ تفکرات نهای باید بخت کار یک گوهر
اطمینان نظر می اید انیده اخبار بدیشب مختار از پرده
خجلت باید در فرستادن سواری المحافل و رسایل خاطر بدالو
بمعاینه التعویق و تاخیر روانه نمایند زیاده دعوات

از دوست گدای الی الوبابد هیچ جز آنکه بصدق دل دعا میکند

از طرف میرزا ... برادر برادر صاحب والاقدر قدر افزا اسلامت
عاجره والسه وامن و دولت که موسه بدعای جاه و حشمت
سجدات بندگی و بسیار تحفات مستجاب الدعوات گذارش
مید بد معروض میدارد لورود ملاطفت نامه شفقت اسعد گشت
رازنمای دل سوخته آتش لفکر سرسبز گشت و غنچه خاطر
رنگ لیری خوری تازه برگرفت بهار پیرای حدیقه روزگار
مزرع امید بهجت جاوید ان گوشه گزین گلشن لوکل
زاید بهانی چشمه تفصلات حیوتش بارور و سیراب و سواری
معه بهاران [illegible] سد امید ا بدل ساعی البوده متوجه
شوند حرکت صورت برکت و بشارت استعداد

[illegible]

استفاده علمی لیکن این سکین بی سری هیچ هیچ صرفه ندارد که مستغنی

هیچ اول بحصول دنیا که سعی جهت سه محسن باید کشید که ... ارد

که از بر زبان جود و احسان نیست و سوی عصیان نموده

به اوج رضوان تواند رسید عوض این حقیره ابد الدهر بر دلبند

الوالاتد سرباد آگاه باد ای روشن ضمیر محبت

منزل خورشید نظر و انای راز نهان واقف اسرار جان

سلمه الرحمان اضطرار دل بیقرار که از سر فراق چون مرغ نیم بسمل

طپید بیادار و چه بر لکار و داستان بالالتطاق و بدان ان

لکاه افاق که سبب رذر دامن نکلیدارد چه شرح دهد

هر چه هست از قسمت ناساز ماست ورنه دامان کرم کوتاه

نیست امید که شعشعه از روی این عاجزه حقیر عراق بحر عمیق

جدای را از سوای فرحت فزای یادمان با داوری الباحل مراد

رساند و از غوطه خواری دریای نابید کنار مهاجرت که بخرابه

دم سماری باقی نمانده واله باسد بی تو جان عمر تار است

بر لب شوق سخن کوکر ... الی الصباح برادری امیدوار این

خاطر خطیر باد **از زوجه بشوهر نامه** پرده نشین سرا خواه جلوت
گزین بلا اشتباه رشک بخش مشکوی عصمت رونق افزای
دودمان عفت مسرور و شادکام باشند مقالۀ محبت اسلوب
که منبعث از عزم آمدن آنجانب بود چهره وصول نمود زنگ تفکر و ملال
از آئینه سینه بشکر فرح زدود و عکس خورشید اصفای باطن
بدیدار گشت دل محبت منزل بی اجازت نه میخواهد که رخصت
گرفته بیاید لیکن تا که معامله جنگ به انفصال نمی انجامد رسانیدن
استدعای اجازت روانگی خانه نمی نماید چندی توقف
باید ورزید و منتظر باید گردید انشاء الله تعالی در لعاب مقارنت
منجر و شاید مقصود جلوه ظهور میکند خاطر جمع دارند و در صورت
رخصت خواهم رسید والا دستوری حضور شمارا
خواهم طلبید **بیت** اشتیاقی که بدیدار تو دارد دل من ؛؛
دل من داند و من دانم و داند دل من ؛؛ عنان اختیار از دست
اشتیاق [illegible] رفتست و رفته رفته امیدوار باد **از طرف پدر**
در هر صورت کمترین ادبار حاتم زمان فیض رسان محتاجان

[illegible]

سلامت پیش ازین از راه نوازش ارشاد شده
بود که هرگاه شادی صبیه شما مقرر خواهد شد بشرط فراغت
روزگار با خواهیم نمود صورت این است که الحال شادی نورچشمی
سبحانه ملالی به اقرار یک هزار روپیه مقرر یافته و از سیر باد
ماده عاکوبان روزگاران و برهم اوتار نیز موافقت ساخته
امیدوار است که تشریف ارزانی فرمایند و سرانجام
نمایند بدرگاه سری مهاراج که مزرع عافیت است اجر
عظیم خواهد گردید و در زبان حال سخن بسر سری خواهد
رسید و اگر الحال حالت کار و بار فراغت نباشند و بجلوه
آمدن نتوانند شد وی پانصد روپیه مرحمت فرمایند که همین
قدر نقد حسب نزد دعاگوی موجود است بر طبق اقرار
سرانجام شادی نماید و هیچ حرف حکایت بمیان
نیاید مدارج دولت و اقبال و ایام زندگی فزاید باد اوّل
کاغذ پرویت همه بموهنت لنکاجل و باسنده ریل
گرایند همان مهاراج سماندهان جیو سلامت بعد

پالاکین فراوان و نعمت بسیار بیداران که در پیش دلو باد عمل
چهره بها نسبت مکشوف باد و بهدوی پا الصدر و به غبار آجرا
کار و بار رسیل داشته وصول نموده به بند بیران خواهند
به واخت و بچگونه لشکر و تبرد نباید ساخت عنقریب
ایام شادی خواهد رسید نوعی که مرکوز خاطر خواهد بود
بوجه احسن سرانجام خواهم نمود و در اعیاد کان را نزدیک
نرد السه و امن عاطفت خود شمارند و همواره
به ارقام رقایم مطمین دارند خورشید خود و احسان ابر مشارقسا
سبیوکان ظل آفکن باد **از طرف مرید به پیر**
صدر نشین سجاده معرفت گوشه گزین حجره عبادت
عقده گشای غوامض دقایق چهره نمای شاهد حقایق
ناصر و معین مریدان مستمع عاصیان سلامت سیمای
اعتقاد بر آستان شفاعت نموده و طریق انقیاد لکام
طاعت نموده ره گوای عرض مطالب نکرده به اشتغال
اسماء منبر که از زبان مخبران بسمع رسیده مواظبت

والمو

داره واوقات لیل ونهار را به آنچه اجازت یافته مشغول ابو
عنان گشته وکار بدست اختیاران واقف اسرار غیب
وآگاه مرصاب لاریب است از فضل وکرم امیدوار است
که این فقیر حقیر در زمره درهای خاکپای خویش شمرده به
آفتاب هدایت صفای رهنمای نجات بخشد وسومیت این
لی لصیرت را که الانسان مرکب من الخطاء والنسیان است
بظل عاطفت بپوشند زیاده حد ادب از طرف عزیز
صادق الاعتقاد وائق الاعتقاد از انچه نباید محفوظ باشد
وز انچه باید محظوظ باشند ودر مقر اراکه استقامت وا
بر روز تلاش رزق لی الصاحب مانند صدف اگر قناعت
باشد یک قطره آب بعد سالی کافیست کافیست
لعدیر حرفی را بر صفحه جبین بر صغیر وکبیر مسطور گردانیده تا کرید
اوقات مشغول مبر بر شکر ودمیس از وقت ودمیس از
قسمت جلوه ظهور نمیدید پس عمر عزیز را در تلاش معاش
ضایع کردن واز فکر معاد که از فضل ... اوقات وافکار است

~~عمر عزیز را در تلاش معاش ضایع کردن به از فکر معامله اهل~~
~~بهمین اوقات~~ عاقل و عاطل بودن برگزیده دانش وران
دوربین و پسندیده خردمندان عین الیقین نیست لازم که
صابر بر رضا و شاکر بنقصان بوده همواره بقدم توکل رهگرای
جاده استطاعت باید بود و این حالت استغنا را بالطبع
شعار مقصود مفروش باید نمود زیاده تاکید از طرف ما [illegible]
اخوی الصاحب خداوند نعمت پرده گشای صورت
و معنی چهره نمای و خالق سخندانی دانای مشکلات قدردان
عبارت اهل سخن ارباب فن سلمه الله تعالی بعد تحریر مبین
مطلب بندگی که بر نگین دل عقیدت گزین مرتسم و مسکوک
است منکشوف ذهن و هم ان صدر نشین مسند تمکین
باد از روی سعادت قدمبوس زیاده از آن دارد
که به بسط قلم و تشریح زبان آرد اگر از راه ذره پروری گاهگاه
احوال از ظهور قدوم منور فرمایند عین بنده نوازیست
و این مهجور صوری و موصول معنوی را اید بدار افتاب

جمال

سرامه او صاف مشرف گردانند عنایت سرافرازی مصرعه
شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را زیاده احراز دابرار از حد ادب
ما واجب نمی‌نماید لیکن بنا بر امر سلالة الاشراف... (ازطرف استاد شاکرد) اقبال‌مند
عالیقدر فصاحت پسند علم و هنر بمواره از نظم و نثر بهره ور باشند
وردود مفاوضه محبت انمود که بر تسطیر شده آید فراق و یسر طلب
این اشتیاق بود و انشراح ضمیر نمود و تخمیر او دور از معانیه مضمون
خیریت مشحون ارتیاح گونا گون رو نمود زنگ اغبرار آئینه
فرو رفت و صفای اتحاد باطن جلوه ظهور گرفت و در صورتی
که بمقتضای امورات ضروری عارض اوقات گشته لی ستر احکام
ان از ناس جسم صوری باعث بمقدور لیبت ورنه بیت
قالبم اینجاست جان در کوی تست خلق را نمی که جان
در قالب است این مهجور صورت را که بحکم ضرب تسعد درآنست
بحسم دور بین قریب خاطر حقیقت گزین انگاشته همی زرد
این نیة بتحصیل علوم و ترقیم تحصیلم طا باید پرداخت و او جاب
عمر عزیز را بسان نیست فرطها لی نمیذ صرف حرکات

نغو ماند بساخت وقت از دست رفته و تیر از کمان جسته

نه بمنکر بودست که سه خواب و اسده خیال است ؛؛

عمت دان همین دم را که حال است ؛؛ زیاده عمر باد و دولت

زیاد مبارکباد نو الد فرزند گلشن مرادان برادر مهربان و جمن

مقصود ان مهربان برادران به امداری ابر عنایت بهار سرای

حدایق دوران سر در بیان و شکفته و خندان باد ـ

ز باغ فضل الهی بدانکه نسیم گفت ؛؛ نسیم لطف وزیده

گل مراد بشکفت ؛؛ یعنی نو نهال سر مایه اقبال از سلسلسان

عصمت بسکوی برادر زاده از جند و بلال امانی و امال از سعتان

لکا ساره ان کرامیقد ربجان بپوند در ساعتی که رماه راسعاد

بوده خاطر زا بهجت جلوه گر گردید و شور قدوم میمنت لزوم چشم

منتظر ان نوید طلبت به انوار سادگامی منور گردانید عالم عالم

بهار سرایت باره در جوشش اند و جهان جهان نوای سرور

بی اندازه در کوشش شاید که کار و رفت فلک جلاجل

خورشید انداخته از غایت خور می حیان حرح زده

که

که هوای فرحت فزای دوره دامنش غنچه خاطر فردوستان
مکمل سلطنت و عروس شب خلخال ماه نو را کرده از بهتابیت
انبساط طلوعی رقصیده که بسامع افروزی صدای زنگوله های پاس
دل حماسان بهاران برار زبان از بهار گفت هر گاه که منجمان
دقیقه گزین و اختر شناسان عین الیقین رقوم زایچه اش بر صفحه
امید کشیدند و نتایج بهره مندی و سربلندی را بمیزان خرد
سنجیدند طلوع سر طالعش بجمع خورد و کلان منتج حسن و برا
خود در خانه عمر و دولت متمکن افتاد الله تعالی ظهور این کوکب
نور دیده دیده وران و سطوع این انجم انجمن افروز تمنای
امیدوران را مبارک و میمون کناد و در آغوش الفت خوش
و الدین زیر سایه اهمامانه حدین لعمر طبعی بهره ور گرداناد
کوکب دولت و اقبال و نیر جاه و جلال آن
سپهر اسر افضال از مشارق لقفلات ابر دلی بکمال سلال
مثال ورتی و ترایید باد لوم رسنامه سمت استمال
و در زمان مسرت مال ما آل نزول اجلال فرمود از مطالبه

ان انه صورت نمای شادکامی بصارت اجسم و اظهارات
چشم افزوده استماع نوید ظهور این تازه گل بهارستان
امیدوار غایت خورسندی نوعی به شومندی بالیده که ورنیرین
تکمیده و بسامع افروزی این مژده بهجت جاوید از نهایت خور
سند بهم رسیده که دل در قالب عنصری برار بالا کردیده جان
بخش جهان افرین این نوباده ریاض کامرانی به لسیم عاطفت
در مهاد عافیت پرورادلیل و بهار نشوونما کرامت کناد
و بحال رشد کاینس الکلهای مرادات و ثمرات ازدیاد
درجات و ایات شکفته و مسمر دارا د
نواب مستطاب معلی القاب قباد زمان اسد کاه عالمیان دام اقبال
و اجلاله فدوی خان نثار چه انکسار لسجود استان سراسر
جود رسانیده بعرض مستفیدان حضور فیض گنجور میرساند
دربن ایام مسرت اغاز میمنت انجام نوید بهجت جاوید طلوع
نیر اقبال و سطوع کوکب اجلال یعنی تولد صاحبزاده همایون طالع
فروغ بخش شبستان شمع کردید صدای کوس شادی
دون

دیگر از زمزمهٔ نیاز کیبادی از بام فلک فرسا کبوتر بشیر بر بار سید
هر دوستان از غایت سرور و سر در گشته و سبب شادکامی
بدستک زنی شاد شدند و جهانبانان از نهایت انبساط ضبط
کرده بدهای خوش خرامی رقص بر داری آغاز نهادند سمک
با سماک مالامال نشاط و ارض با افلاک گرم مباهات گشت
رونق افزای بزم سپهر و چهره گشای شاهد مهر فرخنده همایون
گشاده این اختر فروزنده برج دولت و فرازنده لوای صواب
رایه انوار اقتدار روشن برار مصباح خورشید و ماه دسته
بعمر برار سال این مثال سال برابر جامی ماه برار سال فائز گرداناد

منشی بلاغت نشان در حفظ داد

امان بوده شادان و فرحان باشند عرضی بهجت آمود
متضمن بر نوید تولد فرزند ارجمند در ساعت سعید اوقات
حمید رسید خوشنودی خاطر برار بالا گردید شاخسار سطور
عبارت رنگین که برگ نرگس گلهای ساده کامی بر بهار لطف
و باغ نظارگیان را به بهجت سرور باره حسن حسن معطر گرداند

وهوای فرحت فزای میمنت آگین که از شهوب منفرح القلوب
نمودای مشمون سمت مشحون راحت جان می افزود غنچه
دل را گل گل شگفانید کوس شادی بربام دوز صدای
خوری فرداد نسیم مبارکباری این خوش خبر از سر نو زبدان
آغاز نهاد و برقص تصنع فلک رین سادمانی سبب از انجم توفه
ورفشانی ارزومندان را بسطای گلهای طلا و این امید چون
سه کلچین شد و تخناجان را به انجام سیم و زر نقد مراد در
سوآستین گشت ان هواخواه بلا اشتباه که بظهور این مژده
ولکشا سوعود مراعات بودند خلعت دو دوشاله ار توشکخانه
سرکار حسب دلخواه حسده بکرند صلای یک هزار روپیه مبارکبار
محو مراد شد شکار با اعتقاد اغما وکه سعه لعود واحساس نبابر
انعام بجاوبان محل روانه شده خواهند رسانید ایام بکام
باد خالصاحب مشفق مهربان سلامت
درین ایام نامزجام فلانی خان که از مکان خود در لحو در اینجا
آمده بوده ند به اسر معالجه حکمای حاذق ناسه ماه یرداحد

دبراظهار

دیه اظهار سخنان بنابر مدافع نکوهیست اخوان صدق و الصدق
و حراب معروفست چندانکه از العدد باکر بر بدیری
نیست بنابر سخن فلان از این ظلمتکده وفات رخت حیات
بر انداخت و در عین جوانی که ثمره نخل زندگانی هم بدا
کوس رحلت بنوبی سدای عدم نواخت نوعی غم و الم
بر بسی مانده گذشت که چه بر نگارد و بجدی تاسف و الم
بر دامنه گشت که چه بر ملاز در سر فرزندان آدم چه ابد کلیو
انگزارش کردن و دون غیر صبر چه چاره دارد و در اربو طلمون
سوای شکیبائی چه علاج الصاحب بسم چاره به ارادات الهی
وسا گر بر تقدیرات نامتناهی بوده عنان احتسار از دست
ندهند و رضا بالقضا صادر داده بصبوری که درین امور ضرورست
بر دارند زیاده چه گذارش نماید

مهربان دوستان سلامت بوقوع واقعه جگر دوز فرزند شیخ
سالخم سلمه سوز فلانی خان حالتی که به اندوه ملال گذشت
دل داند دس ورین امور ناگزیر انسان ضعیف البیان

را غیر از جزع و فزع که عادات عوام الناس است بیح
بنظر نمی آید و اشک سیل سرشک از چشم بسیار و دیده
بی اختیارانه چون تقاطر باران می بارد چکنند و چه سازند
که مقام لا اجازی و بی اختیاریست بعد چندی که بحسب تصور
در دریای تفکر فرو رفتیم گریه و زاری را محض لا ینفع دیدیم
بصبر و شکیبائی گرائیدیم و آن روح پاک را بفاتحه یاد آوردیم
خدااش مغفرت کناد باید که مهربانان از طرف اینجانب
بتسلی و دلاسای وابستگان آن رحلت کرده و فلک
جاه خواهند پرداخت اگرچه این حسم باره بمراسم تسلی اند
مآل می پذیرد و لیکن بمکالمه ظاهرست اوراد نصایح بسماعت
نمایند و اینجانب هم اداء پرداختن مراسم و سوگواری و لوازم
عمل آبائی است
محبت اثر املا و لوبا علقه گشتنی بی سبب کاران صاحب دولت
امید دارانم مدظلهم و اجلاله جسر جسر بار بند ابر مدافع امراض
مزاج وهاج سعادت اندوزند خدمت شریف گردیده
بود

شاید بدریافت نارسایی این امور و طمع داری و فتور لکار
فرمایی با مأمور شده از انجا که از دست گدایی لی لوا باید هیچ جز آنکه
بصدق دل دعا گوید بدعوات صحت ذات سراسر مناقب
و تشریفات درجات مواظب بید است و لعمری عرصه شگفته
عشره سامع افروزی نوید خیر بهار سفید حضور مسرور را
شکست الحال شد اید بشر بالکار ار باما عدمی ر ذ ملکار یا بکار
ابهم دیدن مواید علاوه این مس از بن که بار باب حباب
قبحات مبکر واندار اد لوا رسر کمال العاب بمفرح
عز امتیاز مباهت و لکلمات لطف ایات از فرط انبساط
در زنگ تجدید سرافتخار به اوج عزت می افراخت حالا که
بحسب ظاهر از قرب سرلت دور افتاده   عاشق تحریر عشق
حیرت است چه قصور از حاره واده اگر چه   کرده ورم از
لطف تو ادم ور لطف بس است مل   دل باشی بس دولت
من همینقدر بس است زبان دچه
حضرت صاحب با دبیر حوق نامی مطلع سلمه الله تعالی

دستخط شریفی که بدست شفای این بیمار رسیده

بسیار بشارتی حکمت بالغه از دست مرض کوبنده بوده

و روح تحت گردیده و قدم سرکشی که در خانه عنبر انداز دلتنگی

افزا کشته معلولی تحت تسلی یابد بسند اسعاف السعه جای

که ابتغام اعجاز مسیحایی و استکمال فنرای یابد شد سک

دسته راچه بداخلت و رسایی بکر بها جعا فدر رسیده کمالها

که از راه نوازش حکم الوالمعالی را بمعالجه خواهم شده

مجبور بوده والا چه ممکن که از فرموده حضرت کرم گستر

مخالفت و یکادر سر مورد نموده بهر حال امیدوار عفو و لغزش

اسباب سرپای مریض ازر رسید سرا او ار در زیاده حد

میرزا صاحب مهربان سلامت

هنگام بزرگی الطف نیابت فرستادن فهرست دهات

تلف جمع و داخل باقی که در نسخه فهمانیده شده تا حال هیچ

الیعمل نیامده باعث حسبت انقدر تغافل و تساهل موجب

مالی از داماد ایشان حیل تعهد گشت باید بجد و درد و تقید نام

[illegible]

41

بر مهربست و بهات و اطلاع فی از اشتغال مواجهه و ضبط
خانگوبان درست کنانیده ارسال حضور نماید و احوال
رجوعات رعایا که کدام کدام آمده حاضر شده اند و آنها که
سر انحراف از جلوه رعیت رعی بر دن نهاده از راه نحو
فیلسوفی بهره گری طلبیده باشند اسم باسم نوشته که
تدارک قرار واقعی کرده شود چرا که بالفعل دایره دولت
شد کالعالی متعالی در انجا مردل اجلال دارند همه اینها چقدر
کار است هرگاه که لوالصاحب سروده کار خواهند شد
عرضه بعید خواهد گشید صداقت پناه به فلانی زالهند سازند
که فردا فردا دو ازجام مانده روز بروی نثار کرده سعه زر
موجودات را در انبار رسانند که حقایق هر که مفصل زبانی
معروض دارند سیادت پناه شجاعت
دستگاه میر محمد شاه در حفظ الهی باشند نقدی مبلغ برار
روپیه رسید جائی تعجب جای گردید که در همه پرگنات
نصف حریف وصول شده و ایشان تا حال چهار الی

بهم لی باقی نگردیده این راجه تصویر نماید لازم ان بود که از
زیرلست برگنات زیاده نشد فیدکه ارسال جلوه ظهور رسید انو
در باب تحصیل زر وجوه تغافل بکار نمی اید مقدمه زر است
باکه ارسال ان راه لسارد بر زر بعرض وصول نیاید باید که حرف
تصفی که چهار برابر دیبه میشود زودتر ارسال حضور نمایند و
اینده راه سرکار فقط القبط سیر سناده باشند در باب
تغافل و لاپروایی خوب نیست

منتخب پناه تهور دستگاه شیخ نورالله محفوظ باشند عرضی
مرسله متضمن سر اندیشه افراط باران که اکثر دهات سمار
شده و رعایا بسبب غرقی زراعت و خوف ادای
زر حراز گزیده رسیده ازان جا که باران را رحمت الهی
گفته اند انشاء الله تعالی ربیع خوب خواهد شد و تلافی جزالف
بعمل خواهد امد لازم است مزد بالی را که جانهای ابها در اب
ایستاده و سعد در ارند لطرالتی بر سرکار باید و باید که تمام
خود درست ساخته اباد شوند و بخاطر جمع ترود ربیع

نمایند

42

نمایند و انها مخوف گشته گریخته اند طلبیده تسلی و دلاسا نمایند
که زر خریف موافق سندکار گرفته خواهد شد تا آنچه در الوعی
نرود و ربیع بار نمود که نقصان سرلیف رفع شود و اضافه نمایان
گردد و در باب مقابله العوالی سیع لمبلغ لکها روپیه حسب المسطور باید
پرداخت و در موجب سندکار بله قسطبندی زر نموده وصول
باید ساخت باقی خریف را در فصل موسم فهمیده بگیرند
و دیگر بر وعده نگاه دارند   خان ولیعهد ان محمد خان

بعافیت باشند   اله ثلاثی قسط بندی مبلغ زر دو برابر روپیه
کواعد فهرست در باب داخلاتی گذشته و فرد افزون و ارقام
پانزده روز رسیده احوالی هرگونه و سه سدسی بفصل موسم و گند آ
اطلاع دست داده باید که بالفعل نقدی جمیع سال گذشته
را بابت خریف قسط بندی از زمینداران گرفته و چشمه
تحصیل جاری شمارند هنگام تشخیص اضافه و کمی رقبه خواهد شد
تعجیل خواهد انشاء الحال که برای مقدم است و لیکن رعایا و کر
که نرود و ربیع قرار واقع نمایند و در این باب پیش نهاد خاطر داشته

بحکمت عملی زر حریف را بار حریاه لفاظ اکهن باقی
باید ساخت دو رزد و ربع سرسبی موقوره بکار باید برد
زیاده تقید نواب مستطاب معلی القاب دام اقباله
و احلاله اداب کورنش بجا اورده بعرض میرساند ارشاد
شده بود که بیچ لجمعی تمام بکار سرکار مستعد باشند
فدوی هرج مشغول و سخط کرده خواهد شد بر طبق امر قدر را زا
از دل و جان حاضر است لیکن مردمان که از قدیم رفیق اند
عرصه ده ماه هست که هیچ بنامه تکلیف بدرجه کمال دارند
دیخواهند که روز کار گذاشته بروند از فضل کریم امیدوار
است که الحمد مرکوز خاطر عاطر باشند و سخط خاص
فرستی درجه ست انهانغور کرده و بند و موافق ان اجراف
خود داشته اوقات بسر برد خورشید عالم تاب اقبال
از مطلع جاه و جلال لازال تابان و درخشان باد

نو الوبد

43

نواب صاحب صاحبقران قدر دارای سفیدران سلمه الله تعالی

خانه‌زاد که پرورده چنین بارگاه

بیحجوب استانان سراسر خود بشود و بعرض باریابان محفل

فیض مشاکل میرساند حسب الارشاد گرامی شیاد دسته والاحکام

خانه‌دار جمعدار که بجمعیت یکهزار سوار و پیاده همین مقدار یاد شده

بود و آمده در مکان فلانی مقام نموده امیدوار استان بوسی

امر شود که از انجا رفته همراه خود بملازمت اکسیر خاصیت رساند ،

که در صحابت ان اعزاز باره و اعجاز لی اندازه دریابد واجب

بود بعرض رساند

سوال میکند و استفسار مینماید

حقیر العباد فلانی بر ایمنی عرصه سه سال است که سوال و جواب

شادی بنده زاده بخانه فلانی الصبه فلانی در پیش بود از باعث

بعضی امورات بتقرر نیافته و بخانه فلانی که از کفالت

شده اند خفه گشته چنانچه رسمیات ملکی وغیره بر طبق اسعد عالی
نظر حسن بخوشنی اتمام بعمل نیامده الحال که ایام قریب رسیده
به اغوای فلانی که از عدم تقرر نسبت بمخالفت قلبی بدل
داشتند والده صبیه لفته فرستادند که مادر طفل لی لکائی از
بسبب پامان راحول نسبت ارساکحت شده همه آگاه واقف
اند بلکه اکثر مردمان که دران وقت حاضر بودند بسر موجود واسد
گر سر برای صدق مقال اکاهی داشته باشد مهر خود نسبت
نماید که مقربان مشغول شوند وشادمانی بعمل اید عند الناس
مشکور گردد و عند الحق ماجور گردد
مشفق مهربان کرمفرمای سلامت به اظهار فلانی خان
دریافت شده بود که جای مادر طفل لی لکاهیت از بعضی اجنبی
حرکات ناشایسته بعمل امده لی تحقیقات لفته فرستادم
الحال که از چندکس مردمان دریافت نمودم معلوم شد که
بر سوال جواب شادی صبیه خانم بطور همین طفل در میان آورد
والده صاحب قبول نکردند از جانب مخالفت عمم ابصر امر باز دیدی

44

نحو است که این نسبت هم برکرد و بایم باخوبی بماند ان
از انجا که بنده را در بیچ سبک و سببه منیب و نمانده اید اکابر ش
مینماید که اصحاب لب انجام امورات شادی بردارند مخلص
در تیار ربیت برایام سهوده کرده خواهد شد از دل وجان
راضی ایم بنابر اطلاع مرقوم ساخته

رفعت دعوالی پناه محفوظ باشند

موضع فلانی عمله پرگنه فلانی مضاف صوبه فلانی بن ابتدای فصل
خریف سنه ۹ فصلی در وجه مدد معاش فلانی نموده شد
باید که موضع مسطور را بتصرف متعلق سار الله واگذارند و لبوجهی
من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و هر سال سند مجدد
لطلبد تا بالی المال نرجع ان در حساب مجری و محسوب
خواهد شد تحریر فی التاریخ غره محرم الحرام سنه ۱۲۰۹ هجری

سبحانه پناه دستور دستگاه مخفی
باشند در سولا یر دابه نواب بندگان عالی در باب سیاف
موضع فلانی متعلقه پرگنه فلانی هم فلانی از ابتدای

فصلی لعف سنه ۱۲ فصلی بشرف اصدار یافته باید که ان
مزاعت تباه موضع مسطور را بتعلق دخل و تصرف مشار الیه
واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و دریافت
تاکید دانند   چون دیوان و قانونگویان و زمینداران
پرگنه فلانی بدانند چون خدمت امانت و فوجداری پرگنه مسطور
بعهده رفعت و عوالی مرتبت فلانی مقرر و مفوض گشته
باید که رجوع شده حالات محالات من وعن ظاهر نمایند
و در دولتخواهی سرکار حاضر باشند مشار الیه باید که
رعایا را از حسن سلوک خود راضی و شاکر داشته چنان سعی
و کوشش نمایند که تمامت حیب زمین لایق زراعت افتاده
نماند و در تعمیر و تحصیل جهدی بکار برده که سال بسال
اضافه نمایان گردد و زر سرکار و مثل الفصل فصل بفصل برسد
بعرض وصول آورده پرگنه را در ماه بیباکه تا دام آخر ساق
نا رود با صاحب را و به خود نشناسند و دامی الی
مشتر بحج بتاره تحریر فی التاریخ غره محرم الحرام سنه ۹ انهی

مثله

باسم عزیز القدر فلانی آنکه

در سولا خدمت بیتکاری سرکه فلانی لعهده مشار الیه مقرر نموده شد
باید که لکار فرما انجا بحر رسمی تمام دار رسیده دار خام بنفشه
دخل افزون هر روزه دار سهبا و داری و سیاهه تحقیق جمع خرج
سالها تمام ددیگر قواعد موافق ضابطه ثبت نموده ارسال
حضور نموده باشند دانی دوری لی سند مقرر حضور بخرج نموده
در این باب تاکید دانند تحریر فی التاریخ غره محرم الحرام سنه ۱۲ ہجری

مثله

باسم شجاعت دستگاه شهور و سعادت فلانی

در سولا خدمت دارو غلی سگان فلانی لعهده مشار الیه مقرر نموده
شد باید سویاریان را از حسن سلوک خود راضی داشته
خیابان شتا سعی دتردد نمایند که بد جمعی تمام ابدرفت دارند روز بروز
افزونی بحصول سرکار کرده تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲ ہجری

باسم عزیز القدر فلانی آنکه خدمت

سگان فلانی لعهده موما الیه مقرر نموده شد باید اکبر رسمی
تمام دار رسیده لکار دبار سرکار مشغول و سرگرم باشند.

وسالیانه که ذره وجمع خرج ماهوار بابت مال دیوانی وریشه کرده ارسال

حضور نماید دامی دوره ملی سند مثمر بخرج بنویسد دراین باب

تاکید دانند تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲۰۹ هجری

مسئله اینکه ... باسم جوکیدار ان دکه رسال طرف سرحد اللکه نزد منزل جهکره بنا برآوردن اجناس

غله وغیره سرکار فلانی از این طرف امده در رفتند وارند

بابت الجلت محصول وغیره مزاحم نشده از حد حدود خود

بسلامت واگذارند دراین باب تاکید دانند تحریر فی التاریخ

فلانی شهر فلانی سنه ۱۲۰۹ هجری

بالف
مواجب بابت بهشتم سمت درگاه فلانی امیدوار فضل دارم که

بالف
اینکه مبلغ تحاد روپیه بابت تنخواه شهر جمادی الاول از تحویل

فلانی تحویلدار سرکار وصول یافته ودر قبض و تصرف خود آوردم

بنابران این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که

حجت باشد — مبلغ — تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲۰۹ هجری

مسئله فلانی ملازم سرکار اینکه مبلغ تحاد روپیه

که تصفیه است وتحویله میشود از تحصیل فلانی فوجدار پرگنه

فلانی

فلانی خوط دار نائب تحواه شهر فلانی محصول نابه در قبض و تصرف
خود آوردیم بنابران این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد
که سند باشد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۹ ۱۲ هجری

کرایه نامه

یک منزل حویلی پخته و حمام معه دالان و حجره در وسط دیوان خانه
وغیره بکرایه مبلغ چهار روپیه در ماهه از نزد فلانی معرفت فلانی کرده
در قبض خود آوردیم اقرار آنکه وجه کرایه ماه بماه میداده باشم این چند کلمه
بطریق کرایه نامه نوشته داده شد که سند باشد مبلغ للغه العبد لطف
عیان تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱ ۱۲ هجری

منکه فلانی ام چون یک منزل حویلی پخته و حمام معه دالان حجره
دو دیگر کهپریل وغیره از نزد فلانی بکرایه چهار روپیه گرفته در قبضه
خود آوردیم اقرار آنکه وجه کرایه ماه بماه میرسانیده باشم هیچ عذر
بمیان نیارم بنابران این چند کلمه بطریق کرایه نامه نوشته داده شد
که سند باشد تحریر فی التاریخ فلانی

منکه فلانی ام
چون مبلغ یکصد روپیه بطریق قرض سودی و دو روپیه سه لطف
از نزد فلانی مهاجن گرفته در تصرف خود آوردیم اقرار آنکه

دو را بدلی بخواه ادا بسپارم بنابران ابجد کلمه بطریق تمسک نوشته
جهت حجت شده سند باشد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی
سنه ۱۲ ہجری بالکل آنکه مبلغ کلدار روپیه سکه از زر فلانی ساهوکار
بطریق قرض گرفته در تجارت و تصرف خود آوردم و سود سر نقد
یک روپیه در ماهه مقرر نموده شد الی مسلم تحریر فی التاریخ
فلانی شهر فلانی سنه ۱۲ ہجری مسکه فلانی ام چون
مبلغ کلدار روپیه بابت و سکه دان جمعه بشود داخل از سرکار
فلانی وام دام وصول یافته در قبض و تصرف خود آوردیم بالی العمال
وامی و دامی باقی نماند بنابران ابجند کلمه بطریق فارغخطی نوشته
داده شد که سند باشد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی
سنه ۱۲ ہجری بنام فلانی ولد فلانی آنکه چون موسی الله
زالعهده خدمتکاری و عزت نوکر داشته شد باید از کار و بار خود
مستعد و سرگرم باشد و بی رخصت جایی جائز دود و آنچه از کار
خود کم نماید لیکن کنند و اگر نوکری از خود گذارد و ضابطه سرکار
وضع کرده نقصه دهد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲ ہجری
من

منکه فلانی ولد فلانی ملازم سرکار فلانی ایم حاضر ضامن ایم
فلانی والد فلانی که در سرکار فلانی بعلاقه فلانی بعهده خدمتگاری
وغیره نوکر شده مشار الیه اگر بی رخصت جایی برود
حاضر کرده دهیم و اگر حاضر کردن نتوانیم از عهده آن جواب گوییم
بنابران این چند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته داده شد که سند
باشد تحریر فی التاریخ فلانی شهر فلانی سنه ۱۲۹ هجری
منکه فلانی ایم چون فلانی که بر من دعوی مبلغ نموده
است بحضور صاحبان مجلسه نوشته میدهیم که اگر از روی تمسک
و گواهی حق بر من اثبات شود بلا عذر ادا سازم و همین قدر
جرمانه سرکار دهیم بنابران این چند کلمه بطریق مچلکه نوشته داده شد
که سند باشد تحریر فی التاریخ شهر فلانی سنه ۱۲۹ هجری
باسم فلانی زمیندار مبلغ پانصد روپیه سکه حالی قسط ماه اگهن معرفت
جمعدار در تحویل فلانی فوطه دار داخل سرکار شد و در سیاهه
بحال آمده جمع مبلغ تمام شد کتاب مجمع القواعد
بخط بدخط سهو سیاهی لبریز لعل کاهیه سری باب

کمترین ساکن ملا الٰهی حالا در شهر لکهنو صورت انجام یافت بتاریخ بیست و یکم ۱۳

شهر ربیع الاول یوم جمعه   صورت تحریر یافت

هر که خواند دعا طمع دارم   زانکه من بنده گنهگارم

